

**نقدی بر مواضع اخیر حزب کمونیست
ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) در مورد
کارزار ایران تریبونال!
مجمع تشخیص مصلحت ایران تریبونال! یا مجمع تشخیص مصلحت
جنبش کمونیستی ایران برای نیل به هدف نهایی!**

مقدمه ای در باره متدلوژی کشف حقیقت پدیده ها:
مبارزه حول آرمان و خواسته های جانب‌باختگان دهه شصت و
کشتار دسته جمعی آزادیخواهان، انقلابیون و کمونیستهای
سال شصت و هفت، نکات قوت و ضعف تاریخی کل جنبش
کمونیستی ایران را به نمایش گذاشته است. این مبارزه به
یک مفهوم واقعی ارتباط ناگسستنی دارد با استراتژی پیش
گذارده شده و یا تعیین استراتژی انقلاب کمونیستی در
ایران به عنوان بخشی از زنجیر انقلابات جهانی پرولتاریا
برای نیل به هدف نهایی (جهان کمونیستی)!
پیکاری که مرکز ثقلش حول برخورد به کارزار ایران
تریبونال گره خورد و تجلی یافت، جنبش کمونیستی ایران
را یکبار دیگر به عنوان بخشی از جنبش کمونیستی بین
المللی بر سر دو راهی: **پیشاهنگ آینده یا بقایای گذشته**
قرار داد و چالش های جدید و سنتز نوین را متذکر شد!

برخورد به ایران تریبونال یک مسئله انتزائی و مجرد از
کل پروسه انقلاب کمونیستی در تبیین استراتژی انقلاب
کمونیستی برای تحولات رادیکال ریشه ای و برقراری جامعه
ای نوین سوسیالیستی نباید تلقی شود.

کمونیست های انقلابی و بخصوص مائوئیستهای معتقد به سنتز
نوین باب آوایکان صدر حزب کمونیست انقلاب آمریکا نیاز
دارند که برای کشف حقیقت نسبی پدیده ی ایران تریبونال
مانند هر حقیقت عینی مادی، بر راستای جهت گیری
استراتژیک نوینی به درک عمیقترین حقایق و تضادهای
نهفته در آن پدیده نائل آیند. مائوئیستها معتقد به
سنتز نوین نیاز دارند که هیچگاه فراموش نکنند که در هر
زمان و شرایط مشخص **تنها یک حقیقت نسبی** از درون هر
پدیده با اتکاء به متدلوژی علمی ماتریالیسم دیاکتیک
کشف تضادها (حقایق نهفته در هر پدیده ی مشخص) می تواند
کشف شود. هیچ حقیقتی هم یک بعدی، یک جانبه و مطلق
نیست. حقیقت جانبگرایانه نیست! حقیقت طبقاتی نیست!

رفقای معتقد به سنتز نوین با "درک پسا- مدرنیسمی" که گویا حقیقت همانند خواندن کتابی از سوی افراد مختلف است که طبق آن هر کس می تواند به نتیجه و حقیقت خویش برسد، مرزبندی شفاف علمی دارند.

بنا بر این تاکید می کنیم که رفقای معتقد به سنتز نوین بر خلاف "درک پست مدرنتیسم" به خاطر درک عمیق شان از متدلوژی علمی کشف حقیقت واقفند که در هر زمان مشخص، تنها یک شناخت صحیح نسبی از حقیقت عینی (هر پدیده مادی در حال حرکت) می تواند استخراج شود.

متد علمی مارکس (ماتریالیسم و دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی) برای پیدا کردن تضادهای نهفته در اعماق روابط سرمایه داری به عنوان یک واقعیت عینی و کشف حقیقت پوشیده در ساختار زیر بنائی و روبنائی این نظام قرار گرفت.

"ماتریالیسم دیالکتیک شالوده یک برخورد علمی سیستماتیک، همه جانبه و استوار را فراهم می کند. حال آنکه ماتریالیسم، بمفهوم اینستکه همه حقایق عینی بازتابی از ماده در حرکت است و نه چیز دیگری. هیچ چیز جاودانی و فنا ناپذیری (ابدی و دائمی)، غیر قابل تغییر و ثابتی موجود نیست. حتی روح یا آگاهی و موجود هوشیاری که خارج از حرکت یک ماده خاص باشد وجود ندارد.

ماتریالیسم دیالکتیک بر این واقعیت استوار است که همه پدیده ها دارای تضاد درونی و حرکت است، و همه پدیده ها با دیگر فرم های ماده ی در حرکت وارد فعل و انفعال می شود. و تحت شرایطی معین- درونی و بیرونی- دستخوش تغییر کیفی، وارد جهش و گسست هائی می شود که پدیده نوینی از آن پدیدار می شود." (نقل از اساسنامه حزب کمونیست انقلابی آمریکا- تاکید از ما)

بنا بر این، همانگونه که روشن است تا کنون تلاش های جداگانه و مختلفی به پروسه کشف حقیقت در مورد ایران تریبونال گشته است. بدون آنکه خواسته باشیم کوشش های رفقا را در این زمینه نادیده انگاریم، و آنرا تحقیر کنیم، معتقدیم افراد و سازمانها هایی که در خارج از ایران تریبونال قرار دارند، تاکنون جنبه های مختلفی از آن را با اتکاء به درکشان از متدلوژی علمی ماتریالیسم دیالکتیک بیان کرده اند. اما هیچیک تا کنون نتوانسته اند که تضاد عمده و جهت عمده تضاد این پدیده را مشخص سازند. و برخی از رفقا و سازمان ها نیز حقیقت نهفته در ایران تریبونال را بر مبنای دیدگاه سیاسی و جهت گیری

استراتژیکشان را ابزارگرایانه به حقیقت سیاسی (طبقاتی) خویش تقلیل دادند.

لنین می گوید:

"برای شناخت واقعی یک موضوع، باید بر کلیه جوانب، کلیه روابط و "واسطه های" آن محیط شد و آنها را مورد تحقیق قرار داد. ما هرگز بطور کامل چنین توفیقی نخواهیم یافت، ولی همه جانبه گری را طلب کردن ما را از اشتباه و تحجر مصون می دارد." (لنین: باز هم در باره سندیکاها، اوضاع کنونی و اشتباهات ترسکی و بوخارین".)

پروسه شناخت پدیده ها یک شبه پدیدار و پایان نمی یابد. و بر روی یک خط راست به پیش نمی رود. پروسه ای است طولانی، پر پیچ و خم، و بسیار متضاد! و رفته رفته با تحقیق بیشتر و عمیقتر در "مورد کلیه جوانب، کلیه روابط و واسطه ها" درک ما عمیقتر و عیقتر گشت و صراحتا می توانیم بگوییم که بطور نسبی درک شفاف و صحیحی از حقیقت عینی پدیده ای به نام ایران تریونال کسب کرده ایم.

بر مبنای درک ما که "ماتریالیسم دیالکتیک بر این واقعیت استوار است که همه پدیده ها دارای تضاد درونی و حرکت است، و همه پدیده ها با دیگر فرم های ماده ی در حرکت وارد فعل و انفعال می شود. و تحت شرایطی معین- درونی و بیرونی- دستخوش تغییر کیفی، وارد جهش و گسست هائی می شود که پدیده نوینی از آن پدیدار می شود."

ما معتقدیم که از ابتدا وجود پروژه ی "شهرزاد نیوز" مرتبط با سازمان اقلیت و مهره های سازمان مجاهدی خلق از جمله ایرج مصداقی، وجود واسطه هایی همچون "حزب کمونیست کارگری" و "حزب اتحاد کمونیستی" در ایران تریبونال و اهداف اصلی شان از چنان شرکت در آن برای خیلی ها از رفقا و سازمان ها و احزاب از جمله ما نامشخص بود. با ورود تیم اخوان و آشنائی با دیدگاه، اهداف و فعالیت "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" (بویژه با مصاحبه های مطبوعاتی پیام اخوان و شهادت او در مقابل کمیته های مجلس نمایندگان آمریکا - یا بهتر است بگوییم، مجلس نمایندگان جناح های مختلف هیئت حاکمه امپریالیسم آمریکا- که درک ما را از این واسطه ی تعیین کننده در سیاست راهبردی ایران تریونال روشنتر نمود) به ایران تریونال داده های نوینی به همه ی جویندگان حقیقت بویژه نیروهای کمونیستی داد تا بتوانند

جدای از نظرات دگماتیستی نظرات صحیحی در این مورد بدست آوریم.

اما به دیده ی ما با ورود دیدگاه پیام اخوان به عنوان موسس "مرکز اسناد حقوق بشر ایران"، ایران تریبونال از مدت ها قبل از برگزاری مرحله ی اول (دادگاه لندن) دچار تحول کیفی گشته بود.

ما عمیقا معتقدیم جوانب مختلف حقیقت کشف شده اگر بر مبنای واقعیت عینی قرار داشته باشد، مهم نیست که چه فرد یا نیروئی آنرا کشف و بیان نموده است. زیرا حقیقت به نفع پرولتاریا و انقلاب پرولتری و کمونیستی برای نیل به هدف نهایی است. حتی اگر در کوتاه مدت به آن "لطمه" زند!

بقول لنین:

"ما به اطلاعات کامل و حقیقی نیاز داریم و حقیقت نباید دربند این پرسش باشد که این حقیقت به نفع کیست!؟"

ما معتقدیم علیرغم آنکه این پروسه ی شناخت به یک مفهوم واقعی همچنان نیاز دارد که ادامه داشته باشد و به تحقیقات همه جانبه تری نیاز دارد، اما جهت گیری ما در این مورد صحیح می باشد. و هرگز نباید مانند دگماتیک های به این حجر و تنگ نظری در غلطید که به خاطر اینکه برخی از زندانیان سیاسی دهه شصت، فعالین سیاسی و یا سازمانی همچون هیئت اجرائی راه کارگر دارای آن چنان نظراتی هستند که باید با آن تقابل و ضدیت نمود، پس هیچیک از آنها در مورد ایران تریبونال نمی توانند به پروسه کشف حقیقت کمک کنند و باید از همان قاعده و مدل مذهب گونه و متعصبانه استفاده کرد و در تقابل و مرزبندی ناصحیح با آنها به ایران تریبونال برخورد کرد و با این کارزار همراه شد، فعالانه از آن پشتیبانی نمود و آنرا "تقویت کرد"!

ما عمیقا معتقدیم که این متدلوژی کشف حقیقت از پایه ی سست و مکانیکی (متافیزیکی) برخوردار است، و به همان انحراف و گرایش مشخص اکونومیستی-رویزیونیستی پا داده است، که مرکز ثقل مطالعه و نقد علمی-تحقیقی ما را در این نوشته شامل می شود.

احزاب سیاسی متحد ایران تریبونال کیانند و چه می گویند!؟

مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک مشخصی که حول سیاست غالب بر کارزار ایران تریبونال به راه افتاده است، برخی از جریان‌ات منتسب به جنبش چپ و کمونیستی را تشویق نمود که موضع و برنامه‌شان برای پیشبرد عملی چنین مبارزه‌ای را اعلام نمایند. این امر خوبی است که افراد، سازمان‌ها و احزاب کمونیستی سمت‌گیری خود را در این مبارزه اعلام نمودند. برخی از این جریان‌ات که قبلاً نماینده‌ی خط غالباً درست در اکثر مسائل کلان جنبش کمونیستی ایران به عنوان آینه‌ی تمام‌نمای جنبش بین‌المللی کمونیستی بودند، در تندپیچ این مبارزه به سمت راست گرایش پیدا کردند. برخی دیگر از دیدگاه و خط سیاسی راست قبلی‌شان سرسوزنی گسست نمودند و این عرصه‌ی مبارزه‌ی جدید را نیز بر متن همان خط غالب بر خود، به صورت تکامل یافته‌تر ادامه دادند.

جریان ایران تریبونال هر چند از دید بسیاری مسئله کوچکی است، ولی آنچنان کلان رخ داد که آرایش نوینی را در بین نیروهای انقلابی و کمونیست ایجاد نمود. و برخلاف آنان که خود با برپا کردن "هیاهویی" قصد دارند محتوای راست خویش را پنهان سازند، ایران تریبونال باعث شفاف شدن سمت‌گیری‌ها و خطوط مختلف سیاسی شد تا بدان حد که دوستان و رفقای قدیم در تقابل آشکار سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفتند، دیدگاه‌ها، روابط و ساختارهای نمناک و کهن قدیم در مقابل پویندگان انقلاب کمونیستی ایران قرار داد و آنرا فروپاشید. وقوع چنین رخدادی را واقعا امر خوب، مثبت و ضروری برای جنبش انقلابی و کمونیستی ایران باید ارزیابی نمود!

نتیجه‌ی وارد شدن در چنین میدانی آن بود که از یکسو برخی از جریان‌ات نماینده‌ی خط تمام عیار راست اپورتونیزم، محتوای نظریات خویش را رفته رفته با عمیقتر شدن مبارزه در این عرصه که بخشی از مبارزه طبقاتی جهانی پرولتاریا برای نیل به هدف نهایی است (جهان کمونیسم) به مرور از پس پرده خارج کردند و بطور آشکار

بیان نمودند. سازمان انقلابی راه کارگر(هیئت اجرایی) و حزب کار ایران نماینده چنین خط سیاسی تمام عیار اپورتونیسیم راست در برخورد به ایران تریبونال می باشند.

گذشته از آنکه سازمان انقلابی کارگران ایران راه کارگر(هیئت اجرایی) خدمات ارزنده ای با ارائه اسناد مربوط به مرکز اسناد حقوق بشر ایران که موسساش پیام اخوان است، به پروسه‌ی کشف حقیقت نمود، و بحث‌های خلاق و چالش‌برانگیزی را حول ارتباط مرکز پیام اخوان به عنوان پروژه‌ای امپریالیستی و کارزار ایران تریبونال دامن زد، اما به خاطر دید ناصحیح در برخورد به تنش فی‌مابین نظام امپریالیستی جهانی از یک سو و نظام جمهوری اسلامی با محکوم کردن یک طرف این تضاد (نظام امپریالیسم جهانی به رهبری دولت ایالات متحده آمریکا) به جانبداری از طرف دیگر این تضاد ارتجاعی یعنی جمهوری اسلامی در غلطیده است و با دامن زدن به بحث‌های ناصحیح در اثبات "استقلال سیاسی جمهوری اسلامی" در واقع به طرفداری از این نظام عملاً به دنبال‌چپ‌ی طرفداری از این نظام جمهوری جهل و جنایت حافظ منافع بنیادگرای مذهبی که بی‌شک بخشی جدایی‌ناپذیر از سیستم جهانی امپریالیسم می‌باشد، در غلطیده است.

در مورد نظرات ناصحیح "حزب کار ایران" در برخورد به این تریبونال و دفاع شرمگین این حزب از جمهوری اسلامی، شما را رجوع می‌دهیم به نوشته‌ای که با مستعار "تورج مزینانی" در سایت حزب کمونیست ایران (م ل م) و همچنین سایت "کارگران ایران" در سال 2007 انتشار یافت که مورد تایید ماست. (1)

در عین حال حزب کمونیست کارگری ایران و حزب اتحاد کمونیست کارگری فعالانه در ایران تریبونال شرکت دارند.

حزب اتحاد کمونیست کارگری در هیچ زمانی علت شرکت و تایید عملی خویش را از ایران تریبونال بطور رسمی بیان نکرده است، و همچنان با بی‌پرنسبیبی خاص بدون سر و صدا با چراغ خاموش به راست فرمان میراند! و تنها یک بار در مقابل سوالی که از سخنگوی این حزب (سیاوش دانشور) شد که چه موضعی در قبال ایران تریبونال دارد و چرا بدون اعلام موضع رسمی در آن شرکت نموده است، گفت: "ما وارد چنین بحث‌های فرقه‌ای نخواهیم شد!" و بدین ترتیب

گریبان خویش را در شفاف سازی در مورد اینکه چرا حزبی که خود کمونیست می نامد و مدعی "بوجود آوردن" یک دنیای بهتر است! بدون اعلام علنی سیاست خویش در قبال وارد کارزاری شدن، خلاص نمود! و بدین ترتیب نشان داد که چه دنیای "بهتری" را برای بشریت تحت ستم و استثمار شده و بویژه در مورد "دفاع" از آرمان و خواست های جانباختگان دهه 60 و کشتار دسته جمعی سال 67 و دادخواهی رادیکال در ایران تریبونال تحت رهبری و سناریو سازی بورژوازی امپریالیستی (به رهبری پیام اخوان و شرکاء) در سر دارد و با ناپیگیری خرده بورژوازی راست همانند یک فرقه جدا از توده خود را در مقامی قرار داده است که سیاست مماشات طلبانه و راست خویش را از توده های فرودست و زحمتکش پنهان نماید.

و اما! در این میان موضع حزب کمونیست کارگری در قبال ایران تریبونال از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد! مینا احدی از سخنگویان کمیته مرکزی این حزب در نوشته اول اکتبر 2012 خویش تحت عنوان "ایران تریبونال و اعلام جرم علیه حکومت فاشیست اسلامی" می گوید:

"اگر این دادگاه را برگزار کنندگان به کمک "شیطان رجیم" هم بر پا کرده باشند، مهم نیست!"

حزب کمونیست کارگری که سالهاست ابر سیاه کمک مالی گرفتنش از دول امپریالیستی بر آن سنگینی می کند، اینبار **علنا** مسئله "کمک گرفتن" از نیروی امپریالیستی و خارجی را دقیقا تحت لوای "کمک گرفتن از شیطان رجیم" مطرح می نماید. و در ادامه برای آنکه جای هیچ گونه شبهه ای در این مورد باقی نگذارد تاکید می کند که:

"اگر تریبونال تا کنون برگزار نشده است دقیقا به دلیل همراهی دول غربی با حکومت اسلامی ایران، ادامه روابط سیاسی و اقتصادی با این حکومت و سکوت در مقابل جنایات غیر قابل تصور اینها بوده است."

خانم احدی در حقیقت می گوید که برگزاری "ایران تریبونال تنها" به دلیل "قطع" (!) روابط سیاسی و اقتصادی دول غربی "با این حکومت" میسر شده است! و چنین واقعه ای را دقیقا امری خوب برای گذار به دمکراسی (!) بر راستای خط سیاسی رفرمستی-رویزیونیستی حزب کمونیست کارگری می داند و تعبیر کرده است.

حزب کمونیست کارگری با روشن کردن موضع خویش در قبال ایران تریبونال، یک بار دیگر خط سیاسی اش در مورد امکان هر گونه تحول سیاسی کمونیستی در ایران برای

تعیین تکلیف نهایی با نظام جمهوری اسلامی را بجای اتکا به توده و بشریت تحت ستم و استثمار از طریق سر در آن بالا بالاها داشتن یعنی با اتکاء به دول امپریالیستی، به روز و مطابق شرایط "نوین" بیان کرده و به پیش گذارده است!

این چنین راهکار پیش گذارده شده از سوی حزب کمونیست کارگری ایران تازگی ندارد!
در واقع سالهاست که اکثر احزاب و مبارزین قدیم ما به علت شکست موقتی کمونیسم (پایان موج اول انقلابات کمونیستی با مرگ رفیق مائو تسه دون و پیروزی رهروان راه سرمایه داری در چین) و غالب شدن خط سیاسی راست ناصحیح بر پیکره جنبش کمونیستی بین المللی، سطح افق و دورنمای خویش را پایین آورده اند، به اکونومیسم و رویزیونیسم در غلطیده اند و راه چاره را به جای اتکا به کمونیسم انقلابی برای رهبری پیشتازانه و انقلابی جنبش توده ای ستمکشان و استثمار شوندهگان، در پناه بردن به "شیطان رجیم" یافته و با اتکاء به "دخالت بشر دوستانه" و "حقوق بشر" دول امپریالیستی قصد دارند با جمهوری اسلامی "تعیین تکلیف" کنند!

اینجاست که بین قاعده ی بازی حزب کمونیست کارگری (و بسیاری از احزاب دیگر) در میدان مبارزه برای تعیین تکلیف قطعی با نظام جمهوری جهل و جهالت اسلامی ایران، و قاعده بازی پیام اخوان که معتقد است باید در چارچوب نظم حاکم موجود نظام سرمایه داری-امپریالیستی با تکیه بر گزینه "پرهیز از خشونت" پوئن هایی برای "استقرار دمکراسی" در ایران گرفت، یک ارتباط ناگستنی و وجه اشتراک غیر قابل تردید موجود می باشد. و بیخود نیست که حزب کمونیست کارگری به همراه بسیاری از احزاب، سازمان ها و گروهها در ایران تریبونال آگاهانه با اتکاء به دیدگاه اکونومیسم-رویزیونیسمی شرکت کرده اند!

گرایش راست دیگری که از سوی دیگر در این میدان مبارزه سر بلند نمود متعلق به حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) است و علیرغم آنکه اراده گرایانه اعلام نمود که تلاش دارد "صدای متفاوتی باشد" (2) اما نتوانست خط صحیح را نمایندگی نماید و سرانجام به توهمات خرده بوژوازی غیرپیگیر در غلتید! و تنها "تفاوت صدایش"، تفاوتش با خط انقلابی کمونیستی صحیح است!

به علت خطرناک بودن این گرایش راست روانه از سوی حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) که با سیاست ناصحیح "تقویت کارزار"، هوادارانش مدت‌هاست (حداقل یک سال) به تقویت "مبارزه‌ی عادلانه کارزار" در داخل ایران تریبونال و حرکت‌ها و آکسیون‌های مرتبط با آن متوهمانه و **بویژه تحت نام یک نیروی مائوئیستی (!)** طرفدار سنتز نوین باب آواکیان مشغول فعالیت هستند، و گاهی به راست و گاهی به "چپ" می‌زنند، ما فکر می‌کنیم پرداختن به آن از درجه‌ی اهمیت فراوانی نسبت به نیروهای دیگری که در خارج از این نهاد قرار دارد، برخوردار می‌باشد!

ما مسالهی برخورد به ایران تریبونال و موضع گرایش به راست آپورتونیسیم این حزب را به هیچ وجه از دیدگاه تنگ نظرانه ناسیونالیسم و ملی و صرفاً مرتبط با ایران تریبونال در نظر نمی‌گیریم و معتقدیم که چنین گرایش راستی ریشه در تحلیل از اوضاع جهانی و پاسخ به آن، افق و راهکار (استراتژی) این حزب در برخورد با مسائل کلان سیاسی و ایدئولوژیکی که جنبش بین‌المللی کمونیستی (در مرکز آن این سوالات کلان قرار دارد که: استراتژی انقلاب ایران چیست؟ و وحدت کمونیست‌ها چگونه به دست می‌آید؟ پاسخ به این سوالات ارتباط ناگستنی دارد با تحلیل از اوضاع جهانی و وظایف ما!) با آن روبروست، دارد!

هدف وسیله را توجیه می‌کند!

متدلوژی باید در خدمت استراتژی باشد!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) در تاریخ 25 اوت 2012، در اولین اطلاعیه‌ی شتابزده‌ی خود اعلام نمود که "به اعتقاد ما اتهام‌های بی‌اساس و نارفقانه به این کارزار و جواب‌های ناروا به این اتهامات فضای مسمومی را به وجود آورده است که به هیچ وجه شایسته‌ی یک مبارزه‌ی عادلانه نیست. ما خود را موظف می‌دانیم اعلام کنیم: حزب ما (حزب "ما! دیگر چه صیغه‌ای است؟! مگر حزب "شما" ملک شخصی عده‌ای است که باید از لفظ "حزب ما" استفاده شود!؟) کارزار ایران تریبونال را نه پروژه‌ی امپریالیستی می‌داند و نه تغذیه شده توسط ارگان‌ها و نهادهای امپریالیستی. این اتهامات پایه و اساس ندارد و هیچ سند و مدرکی دال بر آن را ندیده‌ایم و به طور جدی از کسانی که چنین مواضعی را می‌گیرند می‌خواهیم به جای این اتهام‌های فرسایشی بیهوده، درگیر مسائل سیاسی مربوط

به کارزار شوند. " (3) و سپس با برخوردی سکتاریستی، حذفی و غیر کمونیستی و در خطاب به عموم، یکی از فعالین و هواداران خویش را (که موضع صحیح‌اش با گرایش راستروانه‌ی غالب بر دیدگاه رهبری این حزب در تضاد آشکار قرار دارد) مورد حمله قدرت طلبانه قرار داد و اضافه کرد "هرگونه تحلیل و نظر بیشتر را در این باره به طور رسمی اعلام خواهیم کرد: با امضای حزب ("حزب ما"!) یا با درج مواضع مورد تأیید حزب در سایت رسمی آن. " (تاکیدها و اضافات در پرانتز از ماست)

ناگفته روشن است که هر کمونیست صادقی پس از خواندن چنین اظهار نظرهای یک جانبه و مطلق‌گرایانه‌ای فوراً این سوال در ذهنش خطور می‌کند که به راستی ریشه‌ی گرایش اپورتونیسم راست (اکنونیستی-رویزیونیستی) این حزب از کجا ناشی می‌شود؟

به دیده‌ی ما ریشه‌ی چنین گردش به راستی از سوی حزبی که اعتبار سیاسی خود را این‌چنین در تأیید و تقویت این نهاد قرار داده است، ناشی از عصبی بودن نویسندگان نوشته‌ی حاضر نمی‌باشد. هر چند نباید فراموش نمود که لحن عصبی و شتابزدگی بیانیه، نشان‌دهنده‌ی متدلوژی و سبک کاری است که ارتباط ناگستنی با دیدگاه گرایش اپورتونیسم راست این حزب دارد.

متدلوژی صحیح از خط صحیح پیش‌گذارده شده، ناشی می‌شود. اما زمانی‌که خط سیاسی در برخورد به مورد مشخصی ناصحیح باشد نمی‌توان انتظار دیگری جز آن متدلوژی قدرت طلبانه، حملات حذفی و سکتاریستی که این حزب بروز داده است را متوقع بود!

ریشه موضع ناصحیح این حزب که نه تنها به مفهوم واقعی خود را در سطح مرکزیت، مقام رهبری و کمیسیون حقیقتیاب داخلی ایران تریبونال قرار دادن است، بلکه همچنین خود را به مقام مجمع تشخیص مصلحت جنبش کمونیستی ارتقاء داده است، و در این مقام به خود اجازه داده که با استفاده از تازیانه چنان متعصبانه و غیر کمونیستی به منتقدین اصولی کارزار ایران تریبونال بی‌محابا بکوبد، منتقدانی که به درستی معتقدند فرمان اصلی حرکت ماشین این کارزار در ادامه‌ی راه در دست پروژه‌ی امپریالیستی پیام اخوان به کمک رانندگی مجاهدین، شهرزاد نیوز) پروژه‌ی ضد انقلابی سازمان فدائیان اقلیت که به موجب آن از دولت امپریالیسم هلند سال‌هاست برای تشکیل

ان.جی.او.ها یا سازمان‌های توده‌ای "غیر دولتی" و جمعیت‌های مدنی در راه "دمکراتیزه" کردن فضای داخل کشور، کمک مالی کلان می‌گیرد، قرار گرفته است، و همچنین این حزب که اعلام می‌کند که "کارزار ایران تریبونال را نه پروژه‌ی امپریالیستی می‌داند و نه تغذیه شده توسط ارگان‌ها و نهادهای امپریالیستی" از کجا ناشی می‌شود؟ اگر این گرایش ناصحیح اصلاح نشود و در ادامه‌ی پافشاری بر آن و عمیق‌تر شدن مختصات سیاسی و ایدئولوژیکاش، در آینده به کجا می‌تواند منتهی شود؟ ارتباط چنین گرایشی با دیدگاه خشک و یکجانبه تاریخی جنبش کمونیستی بین‌المللی که ضربات جبران‌ناپذیری بر موج انقلابات کمونیستی نواخت، چیست؟ و آیا بیانیه توضیحی متناقض دوم این حزب که با عنوان "ایران تریبونال و مشی دادخواهی! از دادگاه راسل تا عدالت انتقالی!" بیرون داده شد، بر مبنای آنچه که برخی به‌طور ناصحیح می‌پندارند، یک گام به پیش است یا بر عکس قدمی به پس، در جا زدن و پس‌روی "هوشیارانه‌ی" توجیهی برای موضع اولیه این حزب می‌باشد؟! آیا بر مبنای آنچه که رفقای نویسنده "نوشته حاضر" این حزب در کلام آخرشان گفته‌اند که "هدف ما تقویت این مبارزه‌ی عادلانه است"، چنین تقویتی در خدمت چیره شدن کدامین "خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده" در کارزار قرار می‌گیرد؟ به دلیل آنکه ما اساساً فرقی بین اطلاعیه‌ی اولیه‌ی این حزب و بیانیه‌ی توضیحی 14 سپتامبر (از این به بعد "نوشته حاضر") به لحاظ محتوای سیاسی و ایدئولوژیکی نمی‌بینیم، تمرکزمان را به نقد ریشه‌ای بیانیه‌ی اخیر یا "نوشته حاضر" (2) قرار می‌دهیم.

رفقای رهبری این حزب از ابتدای آغاز سخن خویش با متدلوژی غیر علمی، با استفاده از سبک کار مبتذل حملات و برخوردهای شخصی به منتقدین کارزار ایران‌تریبونال با استفاده از انگزنی‌های رایج به کژراهه رفته و در بیانیه اخیرشان بیان کرده نموده‌اند:

"پیش از آغاز جلسه‌ی کارزار «ایران تریبونال» در لندن (از تاریخ 18 تا 22 ژوئن 2012) و به ویژه پس از آن، برخی از جریان‌ات و افراد جنبش چپ ایران این کارزار را به دریافت کمک‌های مالی از سوی نهادهای امپریالیستی و وجود دستور کار و هدفی از پیش تعیین شده توسط امپریالیستها، متهم کردند."

روشن است که بر خلاف دیدگاه تقلیل‌گرایانه و جانب‌گرانه‌ی این حزب برای به دل نشستن در قلب ستاد رهبری سیاسی ایدئولوژیک کارزار به رهبری پیام اخوان، و دیگر مسئولین و فعالین سازشکار و فرمیست این نهاد، هیچ‌یک از جریان‌ات و افراد جنبش چپ، این کارزار و بلطبع خانواده‌های حاتباختگان و زندانیان سیاسی دهه 60 و کشتار دسته جمعی سال شصت و هفت را در هیچ مقطعی "به دریافت کمک مالی از سوی نهادهای امپریالیستی..." متهم نکردند.

هیئت اجرایی راه کارگر بسیار شفاف گفته است: "در اعلامیه سازمان ما گفته نشده بود که ایران تریبونال از دولت‌های خارجی؟! یا امپریالیستی پول دریافت کرده است. بلکه اعلامیه گفته بود که پیام اخوان- با توجه به آن که دارای نقش کلیدی ریاست تیم دادستانی این دادگاه (مانند سارتر در دادگان راسل) است- و مرکز اسناد او برای فعالیت‌های حقوق بشری از دولت‌های آمریکا و کانادا و نهادهای مانند "موقوفه" و نهادهای مشابه پول و بودجه دریافت می‌کند."

در عین حال زندانیان سیاسی نامدار و سر موضعی دهه شصت همچون وزیر فتحی، وحید صمدی، رفقای زندانیان سیاسی دهه 60 و فعالین سیاسی مخالف ایران تریبونال که قبل از راه کارگر (هیئت اجرایی) دلایل عدم شرکت خویش در ایران تریبونال را بطور علنی نوشته اند نیز در مورد مسائل مالی این نهاد حتی کلامی نگفته اند و یک خط هم ننوشته اند!

پس سوالی که در مقابل نویسندگان "نوشته حاضر" (رهبری حزب) قرار می‌گیرد این است که آن "برخی از جریان‌ات و افراد جنبش چپ" که "این کارزار را به دریافت کمک‌های مالی از سوی نهادهای امپریالیستی" متهم می‌کنند، کیانند؟! چرا با این انگ زدن‌ها و خلاف واقع، شرافت و صداقت کل حزب را در معرض خطر جدی قرار داده اید؟ آیا رعایت شرط صداقت کمونیستی در موقع نوشتن مطالب کذب و دروغی که به دیگران نباید نسبت داد، دیگر برای شما در پرتو گرایش به راست تان اهمیت ندارد؟!؟

رفقا به خود آید! کلیه ی افراد چپ و کمونیستهای انقلابی که این مناظره و مباحثه را دنبال می‌کنند، با چشمانی باز تمامی گفتارهای سازمان‌ها و گروه‌ها از جمله حزب کمونیست ایران (م. ل. م.) را زیر ذره بین می‌گذارند و صره را از ناصره جدا می‌کنند.

وانگهی جریانی که می‌خواهد مانند یک حزب پیشرو و نه یک محفل روشنفکرانه‌ی خرده بورژوا عمل کند، اساسا چرا توده‌هایی را که قصد رهبریشان را دارد در نیمه راه و بدون برخورد ریشه‌ای به دیدگاه پیام اخوان به عنوان یکی از مهره‌های امپریالیست‌ها و جریانی که به دیدگاه و راهکار انقلاب مخملی مسلح است، به حال خود رها کرده و ناشیانه ابراز می‌کند: "ما در اینجا قصد دفاع از آقای اخوان را نداریم. خود وی باید این کار را انجام دهد." و با دادن لینک مصاحبه پیام اخوان توده‌ها را در نیمه راه به حال خود رها ساخته، و آنان را به خواندن "مصاحبه پیام اخوان با نشریه شهروند" (4) رجوع می‌دهد؟! و شگفت‌آورتر این‌که این حزب بدون اتکاء به متدولوژی کشف حقیقت به‌طور یکجانبه مطرح می‌کند که:

"اما صرف حضور یک وکیل در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست."!

نقل قول بالا نفی صریح (نفی) موضع "ما در اینجا قصد دفاع از آقای اخوان را نداریم." می‌باشد! برای همین ما معتقدیم که برخورد این حزب به ستاد رهبری سیاسی و ایدئولوژیک ایران تربیونال از اشکالات شدید ایپیستمولوژیک و متدولوژیک در درک حقیقت عینی مرتبط با درک ناصحیح از اوضاع و روند حاکم بر جهان و تاثیر تعیین کننده و اساسی آن بر اوضاع ملی ایران، و تعیین وظایف مشخص جنبش کمونیستی ایران برای انکشاف و پیروزی انقلاب کمونیستی، برخوردار می‌باشد.

نه اِبادا و مطلقا مشخص است که شما "در اینجا قصد دفاع از آقای اخوان را ندارید." !!!

آقای اخوان همتراز وکیل رادیکال و مترقی ویلیام کنستلر نیست!

وقتی حزبی برای توجیه مطلق‌گرایی که ارتباط مستقیمی با گرایش ماتریالیسم مکانیکی که بی‌شبهت به گرایش مکانیکی استالین نیست، قدم‌های شتاب‌انگیزی بر می‌دارد، رد پای چنان گرایشی راست و مطلق‌گرایانه‌ای از بیانی‌ه‌ی اول تا "نوشته حاضر" تکرار ملال‌انگیزی می‌شود.

گرایش غالب مکانیکی از ماتریالیسم دیالکتیک بر این حزب به این رفقا حتا اجازه نمی‌دهد که تصور کنند، که بخشی و افراد زیادی از وکلای که "در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرتهای امپریالیستی عمل می‌کنند" وابسته به این یا آن قدرت امپریالیستی می‌باشند!

رفقای نویسنده "نوشته حاضر" لقمه را از طرف راست(!) و پشت گردن به دهن خواننده خویش گذارده و می‌گویند: "اما صرف حضور یک وکیل در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرتهای امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست."!

این بحث در یک چهار چوب کلی و انتزاعی و بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص و به عنوان یک قاعده‌ی کلی، کاملاً صحیح است. ولی چرا کلی گویی و ابهام پراکنی تا این حد؟! مساله مشخص این است که بحث بر سر وکیل مشخصی به نام پیام اخوان است و نه وکلاء به‌طور کلی و یا هر وکیل دیگری!

بنا بر این سوال اساسی این است که اخوان چه ربطی به این قاعده‌ی انتزاعی و کلی شما در مورد وکلاء دارد؟! آیا نویسندگان "نوشته حاضر" اخوان را در همان چارچوب نقل قولی که طرح کرده اند، قرار می‌دهند؟ اجازه دهید کمی حرف خورده شده توسط شما را با واقعیتی که در ذهن دارید (ذهنی‌گرایی و حقیقت ذهنی شما) یکی کنیم و لپ مطلبتان را برایتان این چنین عنوان کنیم: "اما صرف حضور وکیلی چون پیام اخوان در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرتهای امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست."! (بازنویسی از ماست)

اخوان چه ربطی به ویلیام کانستلر(5) (وکیل رادیکال و مترقی آمریکایی دهه 60 و 70 میلادی) دارد؟! اخوان چه ربطی به وکیل مترقی و رادیکال آمریکایی خانم لی‌استوارت (که در ادامه ی این نوشته در مورد او توضیح داده خواهد شد) دارد؟

اما اگر بخواهیم قاعده‌ی کلی دیگری که شما نمی‌خواهید در نظر بگیرید را بیان کنیم، این است: ناگفته روشن است که بسیاری از وکلاء آمریکا معمولاً به حزب دمکرات آمریکا وابسته‌اند و از استراتژی

امپریالیستی این حزب نه تنها پشتیبانی فعال سیاسی می‌کنند بلکه برای رسیدن کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا این حزب به مقام ریاست جمهوری کمک‌های مالی کلانی می‌کنند! همین روند در مورد وکلای طرفدار حزب جمهوری خواه آمریکا، نئوکان‌ها و حزب چای (تی پارتی) صدق می‌کند. ناگفته روشن است که بسیاری از رئیس‌جمهورهای آمریکا سیاست‌بازان کثیفی هستند، که قبلا در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی و محافل مختلف هیئت حاکمه‌ی آمریکا و کانادا حضور فعال سیاسی داشته و برای بسط منافع استراتژیک دولت مطبوع‌شان عمل می‌کنند!

بیشتر آنکه در مورد خاص وکیلی هم‌چون آقای پیام اخوان این دیگر اظهر من الشمس است که در برنامه بخش فارسی رادیو بی.بی.سی "به عبارت دیگر" با پیام اخوان (6) ایشان صراحتاً اعلام کرده است "بودجه‌ی اسناد حقوق بشر ایران، از منابع مختلف تامین می‌شود. تا مدتی از بودجه‌ی دمکراسی و حقوق بشر آمریکا حمایت می‌شد. یک مقداری هم در حال حاضر دولت کانادا از ما حمایت می‌کند، ولی سازمان‌های دیگر غیر دولتی حقوق بشری هم از ما حمایت می‌کنند."

یعنی از طرف نهاد "سازمان ملی برای تحقق دمکراسی" (که مخفف آن به زبان انگلیسی ان.ئی.دی. می‌باشد) امپریالیسم آمریکا به دفتر اسناد حقوق بشر ایران کمک مالی شده است.

روشن است که کمک‌های نهادهای امپریالیستی‌ای هم‌چون ان.ئی.دی (سازمان ملی برای تحقق دمکراسی) و یا دولت کانادا به هیچ فرد و نهادی بلاعوض نیست! نهادهای امپریالیستی بدون چشم داشت و بدون اینکه فرد و یا موسس مرکزی را که برای پیشبرد امر خاصی (مبارزه با نقض "حقوق بشر") برای دریافت کمک مالی به آن‌ها رجوع می‌کند، زیر ذره‌بین قرار می‌دهند و قبل از اطمینان از اینکه مرکزی همچون "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" در راستای منافع استراتژیک‌اش گام‌های اساسی بر خواهد داشت، به آن کمک مالی را اعطا نخواهند نمود. در غیر این صورت اگر خدمات آن مرکز را در خدمت منافع استراتژیک جهانی خود نداند، به هیچ‌وجه و تحت هیچ شرایطی به آن کمک مالی اهدا نخواهد نمود.

این دقیقاً همان پروسه‌ای است که دولت آمریکا و هم‌چنین دولت کانادا در مورد اهداء کمک مالی کلان به پیام اخوان و مرکز اسناد حقوق بشر ایران طی نموده‌اند! و پس از

اطمینان خاطر از اینکه پیام اخوان بازیگر مطمئنی در پیشبرد منافع استراتژیک جهانی نظام امپریالیستی به رهبری آمریکا در ایران است، او را به بازی گرفته و کمک‌های مالی‌شان را به حساب مرکزش سرازیر نمودند. کوچکترین توهم نسبت به این امر و بدتر توجیه چنین مسأله‌ای نشانه‌ی ساده لوحی و در نهایت تسلیم‌طلبی در مقابل راه‌کارهای نظام امپریالیسم جهانی است، که از طریق واسطه‌های ایرانی‌اش در فکر پیشبرد انقلاب مخملی هوشیارانه (در ادامه این نوشته به دلایل این‌که چرا "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" آقای اخوان دقیقاً راهکار انقلاب مخملی را از طریق ایران تریبونال به پیش می‌برد، اشاره خواهیم نمود) مخصوص ایران است.

پس اعلام این‌که "اما صرف حضور يك وکیل در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست."! نه تنها امر استقلال سیاسی و مالی سازمان‌ها و گروه‌ها را که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به آن "معتقد" (!) است شدیداً زیر پا گذاشته است، بلکه می‌تواند در بازخوانی چنان موضعی، حتا به طبیعی جلوه دادن در گرفتن کمک مالی از دولت‌های امپریالیستی و فساد سیاسی و ایدئولوژیک خط سیاسی منتهی شود. در این ارتباط ذکر این نکته‌ی چالش‌گرایانه را مهم می‌دانیم که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) سال‌ها است با وجود آگاهی ارتباط مستقیم و غیر قابل تردید بین پروژه‌ی ضد انقلابی شهرزاد نیوز (که همان‌گونه که گفته‌ایم از دولت امپریالیسم هلند سال‌هاست برای "تشکیل تشکلات ان.جی.او برای به وجود آوردن فضای "دمکراتیزه" در داخل ایران کمک‌های مالی کلانی می‌گیرد) و سازمان فدائیان اقلیت همچون تمامی گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب دیگر سکوت معنی‌دار نموده است، حزب کمونیست ایران (م.ل.م) آن‌را محکوم نکرده است و در یک هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با آن، بر ضد منافع پرولتاریای انقلابی و زحمتکشانی که پی‌بردن به حقیقت برایشان مهم‌تر از منافع گروهی مماشات‌گرایانه و نان قرض دادن‌های غیر انقلابی است، به سر برده است!

از سوی دیگر باید در نظر داشت که مسأله‌ی اصلی اساساً دریافت کمک مالی از طرف اخوان و "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" از دولت‌های امپریالیستی است، سوای آن‌که ناگفته روشن است که اولاً همه‌ی وکلا در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی عمل نمی‌کنند، و در تاریخ

حقوقی مثال‌های فراوانی وجود دارد که حتا در دادگاه‌های کشورهای متروپل امپریالیستی وکلای زیادی به قوانین فرمایشی تن نداده‌اند (در این مورد در ادامه بیشتر توضیح داده خواهد شد) ! و چنین مطلق‌گرایی‌ای اولاً نشانه‌ی ناآگاهی نویسندگان "نوشته حاضر" در مورد وکلای رادیکال و باشرف‌بی‌شماری است که به قوانین فرمایشی و روند آن در قرن بیست و یکم نه گفته‌اند، و دوماً وکلایی که به همراه راسل و سارتر در دادگاه نمادین راسل شرکت نمودند به‌طور شفاف و آشکاری دادگاه‌های دول امپریالیستی را دور زدند با آن گسست نمودند و در دادگاه نمادین مردمی در پشتیبانی از روند انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش دهه‌ی شصت و به‌ویژه انقلاب کمونیستی در ویتنام (با در نظر گرفتن دستاوردها و کمبودهایش)، حکم به محکومیت نظام امپریالیسم جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا و جنایاتش علیه بشریت دادند!

پس گفتن این‌که "صرف حضور يك وکیل در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست" نه تنها ناصحیح است، بلکه دلیل موجهی برای همکاری فعال این حزب با پیام اخوان در جلسات مشترکی در حضور توده‌ها نمی‌باشد!

به دیده‌ی ما چنین تناقض‌گویی‌هایی ارتباط لاینفک با همکاری فعال این حزب با اخوان و دفاع فعال این حزب از پیام اخوان دارد. و اعلام "اما صرف حضور يك وکیل در دادگاه‌های بین‌المللی (که همه در چارچوب قوانین تصویب شده توسط قدرت‌های امپریالیستی عمل می‌کنند) نشانه‌ی وابسته بودن آن وکیل به این یا آن قدرت امپریالیستی نیست."! دلیل موجهی برای همکاری فعال این حزب با اخوان نمی‌باشد!

پیام اخوان و ادعای کار "حقوق بشر" در دادگاه امپریالیسم در شرایط بعد از 11 سپتامبر 2001 !

اگر نخواهیم همانند نویسندگان "نوشته حاضر" این حزب هر آنچه را که یک مهره‌ی امپریالیسم در مورد خویش می‌گوید قبول بنمائیم، آن وقت باید گفت که پیام اخوان که به "گشودن" دو پرونده علیه دونالد رامسفلد برای نشان دادن اعتقادش به "حقوق بشر" توهم پراکنی می‌کند، نه تنها

باید لینک مصاحبه او با روزنامه شهروند را به اشتراک بگذاریم (2)، بلکه عمیقا نیاز است که به ورای ادعاهای اخوان و لاف و گزافهای دفاع از "حقوق بشر"ی که در ایران تریبونال و به ویژه دادگاه‌های امپریالیستی از آن دم می‌زند هم برویم.

اخوان برای کسب وجه و حیثیت از دست رفته‌اش، کار صرفاً "حقوق بشری"اش را با چنان آب و تابی این‌چنین به رخ آن دسته از خوانندگانی که به علت سطح نازل آگاهی یاد نگرفته‌اند که با تحقیق مستقل علمی، صره را از ناصره تشخیص دهند، کشیده و می‌گوید:

"در سال 2003 وقتی که دولت بوش از جنگ با ایران صحبت می‌کرد و زمانی که در واقع من دو پرونده را علیه دونالد رامسفلد، وزیر وقت دفاع آمریکا در دیوان عالی آمریکا گشودم، وقتی که من از حقوق دو بازداشتی بازداشتگاه گوانتانامو دفاع می‌کردم - یکی از آنها یاسر حمده، یک شهروند عربستان سعودی و عضو طالبان بود - در آن موقع عده‌ای می‌گفتند شاید احمقانه باشد که من از طالبان دفاع می‌کنم، ولی من می‌گفتم من کارم حقوق بشر است، این کار من است، من قرار نیست با ایدئولوژی شخصی که از حقوق‌اش دفاع می‌کنم در توافق باشم. هر کسی دارای حقوق بشری است که بایستی رعایت شود." (4)

ما پرونده‌ی حقوقی مشابهی را در ارتباط با ادعای آقای اخوان در همین زمینه‌ی مشخص، مورد تحقیق قرار می‌دهیم. و در پایان نتیجه‌گیری علمی خود را مطرح می‌کنیم. در آوریل سال 2002، جان اشکرافت، دادستان کل ایالات متحده شخصا به رسانه‌های خبری اعلام کرد که دولت آمریکا، خانم لین استوارت وکیل رادیکال حقوق مدنی را به اتهام جدی "توطئه، ارائه حمایت‌های مادی به تروریست‌ها و اختلاس پول دولت ایالات متحده" را تحت تعقیب قانونی قرار می‌دهد.

تقریباً سه سال بعد، آلبرتو گونزالس جانشین اشکرافت در تاریخ 10 فوریه 2005، در رسانه‌های آمریکا سخن گفت و محکومیت لین استوارت در تمام پنج فقره که او با آن مواجه بود، را اعلام و خوشامد گفت.

محکومیت لین استوارت برای وکلای مدافع آمریکا عواقب بسیار بدی را به وجود آورد، برای کسانی که مخالف دولت آمریکا هستند، و برای مردم به طور کلی بسیار بد است.

دولت آمریکا رادارها و دوربین‌های مخفی، و تمامی امکانات جاسوسی خود را بر روی خانم استوارت به دلیل دفاع مصمم‌اش به عنوان یک وکیل مدافع برای موکل خود،

روحانی بنیادگرای اسلامی عمر عبدالرحمان، که در سال 1996 به اتهام توطئه برای حمله به مراکز نیویورک مجرم شناخته شد و محکوم به حبس ابد شد، متمرکز نمود. اما همان‌گونه که نشنال لایرز گیلد (مرکز ملی صنف وکلای آمریکا) بعد از صدور حکم علیه خانم استوارت گفت: " این مورد جزائی نه تنها یک حمله بر همکاران گرامی و همکاران عضو نشنال لایرز گیلد است (NLG)، بلکه همچنین حمله ای است علیه همه اعضای جامعه حقوقی که از موکلین غیر محبوب دفاع می‌کنند."

دولت ادعا کرد که استوارت کمک به ارسال یک پیام از رحمان را به سازمان خود، گروه اسلامی، در مصر، و انتشار آن پیام در مطبوعات کرده است. در آن پیام رحمان ابراز مخالفت خود را با آتش‌بس با رژیم مصر ابراز داشته بود. دولت ادعا می‌کند که رحمان قانون "اقدامات ویژه اداری" (SAMS) را نقض کرده است. قانون "اقدامات ویژه اداری" به شدت توانایی برخی از زندانیان فدرال برای برقراری ارتباط با جهان خارج را محدود می‌کند. سرانجام لین استوارت با چنین دسیسه‌چینی دولت آمریکا، نه تنها از ادامه‌ی وکالت رحمان باز نگه داشته شد، بلکه به 28 ماه زندان محکوم شود.

در همین زمینه نیویورک تایمز اشاره کرد: "دولت هرگز نشان نداد و نتوانست ثابت کند که زیر پا گذاشتن این قانون ناشی از اقدامات متهمان از جمله خانم لین استوارت است. گروه اسلامی در مصر آتش‌بس را لغو نکرده است. متهمان در ایالات متحده به اقدامات تروریسم متهم نشده‌اند." قاضی نیز خطاب به هیئت منصفه گفت که بن لادن و القاعده در این مورد مساله‌ی دادگاه نیست و ربطی به این پرونده ندارد. اما دادستان سعی به تاکید برچسب "تروریست" زدن به استوارت نمود، به عنوان مثال، دادستان در دادگاه اقدام به نشان دادن نوارهای ویدیویی از اسامه بن لادن نمود.

لین استوارت اشاره کرد: "اگر در دادگاه به ذکر نام و نام خانوادگی اسامه بن‌لادن اشاره شود، دیگر برای اثبات جرم احتیاجی نیست که هیچ مدرکی ارائه داده شود. شما (قاضی) می‌توانید به هیئت منصفه بگویید که او (بن لادن) هیچ ارتباطی با این مورد دادگاه ندارد، اما این گفتمان، این صدای نواختن طبل، باعث می‌شود صدای ما شنیده نشود."

از 11 سپتامبر 2001، دولت بوش یک تهاجم فاشیستی علیه حقوق مردم به راه اندخت. چنین تهاجمی علیه حق وکیل

داشتن، و حق و امتیاز بین وکیل و موکل (صحبت‌های بین وکیل و موکل که طبق قانون قضائی و حقوقی آمریکا باید خصوصی و محترم شناخته شود) که قبلاً جزو اصول نظام حقوقی و قضائی به شمار می‌رفت، تضعیف شده و از میان رفته است. و محاکمه لین استوارت توسط دولت بخشی از این تهاجم ارتجاعی بود.

در دادگاه صدها برگ از مدارک و شواهد توسط دادستان عمدتاً از نظارت مخفی (سیکرت) ارتباطات "تماس‌های تلفنی، نظارت بر استفاده از اینترنت و ایمیل، و دستگاه فکس" محمد ستار توسط دولت ارائه شد. این عملیات جاسوسی دولت پس از آن به عنوان بهانه‌ای برای گسترش نظارت مخفی به جلسات لین استوارت با موکل خود مورد استفاده قرار گرفت.

آن‌ها (قوه قضائیه آمریکا) پس از آن مشغول فیلم‌برداری جلسات بین استوارت و موکل‌اش رحمان شدند و تمامی ملاقات‌های بین وکیل و موکل را فیلم‌برداری نمودند! حکم تایید جرم گناه لین استوارت پس از یک محاکمه هفت ماه و 12 روز پس از شور و مشورت در میان هیئت منصفه داده شد. هیئت منصفه همچنین احکام جرم گناه در همه اتهامات عنوان شده علیه محمد یوسف (مترجم رحمان) و احمد عبدل ستار (مشاوران حقوقی) را تایید و صادر نمود. پاسخ لین استوارت این وکیل باشرف رادیکال و مترقی به اتهامات دولت آمریکا و قوهی قضائیه‌اش که او را متهم به نقض قانون "اقدامات ویژه اداری" کرده بود، چنین بود: "**تعهدات من به عنوان وکیل مدافع رحمان، از اهمیت اولیه برخوردار بوده است.**"

اما در ادامه باید محققاً و با تحقیق بگوییم و بدون هیچ شبهه و توهمی اعلام کنیم که بر خلاف گفته‌ی آقای اخوان بازپرسی اولیه یاسر حمدی در سال 2004 اتفاق افتاده است و نه سال 2003!

دوماً ما سراسر اینترنت را بالا و پایین و جست‌وجو کردیم تا مبادا "حقوق" و شرافت آقای اخوان را بدون تحقیق لکه‌دار نماییم و در جست‌وجوی خود به این دست یافتیم (4) که تنها دو وکیل، وکالت یاسر حمدی را علیه دونالد رامسفلد به پیش بردند. وکیل اول حمدی شخصی به نام آقای فرانک دابلیو دانهام جونیور، در فوریه سال 2004 طبق پرونده حقوقی شماره 542-507 ایالات متحده بود. وکیل دوم حمدی شخصی به نام تئودور بی. اولسون در مارس 2004 بود.

Frank W. Dunham, Jr. (Counsel of Record) (February 2004). Hamdi v. Rumsfeld
Theodore B. Olson (Counsel of Record) (March 2004).

در سراسر جست‌وجوی خود نامی از وکیلی به نام "پیام اخوان" در ارتباط با این پرونده‌ی بسیار معروف ندیدیم. حال فرض کنیم که ادعای آقای اخوان صحیح باشد و ما اشتباه کرده باشیم و در جست‌وجوی عمیق‌مان در اینترنت به اندازه‌ی کافی پیگیر نبوده‌ایم. در این حالت: ما معتقدیم که بین دفاع کردن آقای اخوان از موکلش یاسر حمدی و دفاع خانم استوارت از موکلش عمر عبدالرحمان یک فرق اساسی ماهوی وجود دارد. حتی از منظر و دید حقوقی-قضائی، آنچه که برای خانم استوارت اهمیت داشت تعهد تا به آخر در دفاع از موکلش است. برای او دفاع جانانه‌ای که تهیه دیده بود، اهمیت داشت و زمانی‌که دادستان دولت متوجه شد که خانم استوارت به سر وعده و میثاق حقوقی‌اش استوار است، و زیر بار تشبثات مذبوحانه دادستان دولت نمی‌رود، با تمام قوا و تمامی آنچه دولت و قوه قضائی‌اش در اختیار داشت، سعی نمود که وکیل، مشاورش، موکل و مترجم موکلش را یکجا به جرم تبانی در اقدام به "توطئه‌ی تروریستی" علیه دولت آمریکا به دادگاه کشانده و محکوم به جرم و زندان طویل‌المدت کند! و چنین هم کرد!

اما ما عمیقاً بر این باوریم که آقای اخوان خود را موظف می‌دید که با دولت آمریکا و قوه قضائیه اش همکاری‌های لازم و "ضروری" را طبق تغییرات کیفی که در قوانین حقوقی-جزائی بعد از 11 سپتامبر 2001 به وجود آمد و به وکلایی که موکلینشان-همچون حمدی- به جرایم "تروریستی" (غیر محبوب) متهم بودند، تفهیم می‌شد، نکرده باشد و آنها را در نظر نگرفته باشد (و برای همین دفاع حمدی را در نیمه راه متوقف نمود). طبق چنین قوانینی وکلای موظفند که حق وکیل و موکل (گفت‌وگوهای بین وکیل و موکل) را زیر پا بگذارند و دولت را از اطلاعاتی که از موکلان "تروریست"شان دریافت می‌کنند را به دادستان و قوه قضائیه دولت آمریکا گزارش کنند!

در همین جا بی‌مناسبت نمی‌بینیم که به آخرین توجیهات گرایش راست این حزب که تحت عنوان "به مناسبت سالگرد کشتار 67" (8) نوشته شده است، اشاره مختصری بنمائیم.

نکته‌ای را که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) در این نوشته تلاش دارد خطاب به و برای پیام اخوان جا بیندازد این است که مانند بیلی کنستلر باش! و با درک متوهمی که نسبت به اخوان دارند، می‌گویند:

"کشتار 67 نیز کاملاً قانونی بود. قانون اراده و قدرت طبقه‌ی حاکمه است. تفسیر آن نیز در دست آنان است. در نتیجه اقامه‌ی دعوا علیه جنایت‌های دولت‌ها باید شامل اقامه‌ی دعوا علیه نظام سیاسی- حقوقی و اقتصادی- اجتماعی آنان نیز باشد حتی اگر منجر به باختن کیس در دادگاه‌ها شود." (8)

روشن است که "اقامه دعوا" یا کیفر خواست علیه جمهوری اسلامی از طرف "کمیسیون حقیقتیاب" یا ستاد سیاسی و ایدئولوژیک کارزار به رهبری پیام اخوان، ماه‌هاست مطرح و صادر شده است و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) نمی‌تواند اراده‌گرایانه زمان را به عقب بازگرداند! و از اخوان و کمیسیون حقیقت یابش انتظار غیر واقعی داشته باشد که "اقامه دعوا علیه جنایت‌های دولت‌ها باید شامل اقامه دعوا علیه نظام سیاسی- حقوقی و اقتصادی- اجتماعی آنان نیز باشد حتی اگر منجر به باختن کیس در دادگاه‌ها شود." (8)!

همان‌گونه که در ادامه این نوشته در بخش بعدی، توضیح خواهیم داد: چنین درخواست‌ها و رهنمودهایی باید در ابتدای بوجود آمدن کارزار یعنی پنج سال پیش با افرادی که از ابتدا این حرکت "عادلانه حقوقی" کارزار ایران تریبونال را شروع نمودند، مطرح می‌شد! و نه در شرایط حاکم بر کارزار! و نه بعد از انتشار علنی اقامه دعوا (کیفر خواست) علیه جمهوری اسلامی از طرف کمیسیون حقیقتیاب، که بر مبنای آن دادگاه لاهه در 25 تا 27 اکتبر (کمتر از یک ماه دیگر) تشکیل خواهد شد!

توهم پراکنی‌هایی که رفقای رهبری حزب در این نوشته هم دامن می‌زند، ارتباط ناگسستنی دقیقی با گرایش راستروانه‌ی غالب بر دیدگاه این حزب دارد. وکلانی هم‌چون ویلیام کنستلر و یا فعالین سیاسی همچون مارلون براندو از حقوق کمپ سرخ‌پوستان در تگزاس در مقابل دولت آمریکا دفاع جانانه‌ای نمودند. اما هر دوی این افراد نه تنها تحت تاثیر چین سوسیالیستی به عنوان پایگاه انقلاب جهانی بودند، بلکه آن‌ها هم‌چنین تحت تاثیر روند انقلابات و جنبش‌های آزادی‌بخش خلق ویتنام به رهبری حزب کمونیست ویتنام و مبارزات فلسطین، مبارزات مدنی و حقلبانه سیاه پوستان آمریکا دهه 60 و 70 میلادی، و دیگر خلق‌ها بودند. روند انقلاب و دگرگونی‌ها تعیین‌کننده بود.

اما امروزه ما دیگر با چنان اوضاعی روبرو نیستیم و موج انقلابات کمونیستی با سرکوب و شکست کمون پاریس و پیروزی

راهروان سرمایه‌داری در دو جامعه‌ی سوسیالیستی شوروی و چین پایان یافته است.

مائو به ما آموخت: با دیدگاه سنتی و شیوه های قبلی نمی توان وارد میدان جنگ و مبارزه طبقاتی شد.

بنا بر این وظیفه‌ی احزاب کمونیستی و کمونیست‌ها بر مبنای درس‌گیری از دستاوردها و همچنین شکست آن موج این نیست که تنها به تکرار بی‌بدیل شکست مقطعی اشاره کنند و هشدار بدهند! و یا با دیدگاه سنتی و شیوه های قبلی نمی توان وارد میدان جنگ و مبارزه طبقاتی شوند، بلکه فراتر

از آن باید با سنتز نوین به خط و گزینه‌ی صحیح مسلح شوند، از گزینه‌های دهشتناک و ارتجاعی موجود در اوضاع جهانی جدا شوند و با گسست قطعی با روند ضد انقلاب حاکم بر جهان و گزینه‌های ارتجاعی موجود یعنی با دو قطب ارتجاعی متحجر - که در یک قطبش متحجرین و منسوخین تاریخی نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی جهانی و در قطب دیگرش بنیادگرایان جهادست مذهبی اسلامی قرار دارند - راه رهایی‌بخش و صف مستقل را برگزینند. راهی که هدف‌اش سرنگونی و دگرگونی بنیادین و مسبب دهشت‌های روا شده بر بشریت‌اند، راه سرنگونی سلطه‌ی امپریالیستی و ارتجاع داخلی و روابط فئودالی، پدرسالارانه و دیگر روابط ستم‌گرانه و سنتی و ساختارهای سیاسی که تمامی این روابط را تولید و بازتولید می‌کند، راه انقلاب و بدیل کمونیستی. این راه نه در پرده گویی بلکه به‌طور شفاف و برجسته‌ای باید جلو گذاشته شود. یعنی نباید با گرایش‌های تقلیل دهنده و توهم‌زا بشریت را سوار قطاری نمود و این اندیشه را داشت که فعلاً مهم این است که بشریت را با خود همراه کنیم و در امتداد پیمودن مسیر، بالاخره در یک فرصت مناسب (فرصت‌طلبانه!) در یک نقطه با آن‌ها هدف خود را به‌طور مصلحت‌اندیشانه (راجع به بدیل انقلاب کمونیستی صحبت کردن اما اسمی از آن نبردن! راجع به آن بگو، اما اسمشو نگو!) مطرح خواهیم نمود!

در نتیجه کلی‌گویی‌های راستروانه در مورد "مهم‌ترین هدف" که از طرف این حزب "محکوم کردن جمهوری اسلامی باید این باشد که بتواند سیستم و نظام جمهوری اسلامی که ادغام دین در حکومت است محاکمه نقد و محکوم کند." بیان شده است، مهم‌ترین هدف نیست! مهم‌ترین هدف کمونیست‌ها نیل به هدف نهایی (جهان کمونیستی) از طریق به راه انداختن و ساختن جنبش توده ای، دگرگونی آگاهی سیاسی مردم، و رهبری

مبارزاتشان برای سرنگونی سلطه امپریالیستی که از طریق نظام جمهوری اسلامی نمایندگی می شود، بر بستر انقلاب کمونیستی، می باشد.

متأسفانه ما سالهاست با این مساله مواجه ایم که حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به طور پراگماتیسمی، امپیریستی و راستروانه از این اکسیون به آن اکسیون، از این مبارزه به آن مبارزه وارد شدن را مبنای حرکت خویش قرار داده و مشغلهی فکری اش از بالاترین تا پایین ترین سطح و به خصوص در سطح بدنهی خویش را به این امر اختصاص داده است. رهبری حزب، بدنهی را بسیار مشغول مبارزهی روزمره و شرکت در اکسیونهای مختلف نموده است، اما کار و مشغلهی فکریشان به همه چیز ربط دارد به جز انقلاب و کمونیسم! دورنما و مسیر نیل به هدف نهایی در این حرکت اکونومیسمی و با دنباله روی از وقایع، ناپدید شده است. بگذارید برای آشنائی با چنین انحرافی به طور تحریک آمیزی به یک تجربه از حزب کمونیست انقلابی آمریکا اشاره کنیم. (9)

زمانی که به دفاع از مقاومت و مبارزه تا آخرین نفس جانباختگان و جان به در بردگان دهه شصت و کشتار سال شصت و هفت می رسد، رفقای رهبری حزب به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک آمادگی ایفای نقش کمونیست پیشتاز را نداشته و به توهم پراکنی های غیر کمونیستی می پردازد. برای همین است که این حزب "دفاع" از مقاومت و مبارزهی انقلابیون و کمونیست های جانفشان دهه شصت و کشتار سال شصت و هفت در زمین ایران تربیونال را به طور ازارگرایانه با بی اهمیتی تقلیل داده است و می گوید: "هم چنین باید بر خواسته ها و اهداف زندانیان سیاسی که به خاطر آن جان خود را از دست دادند انگشت نهاده و از آن دفاع محکم سیاسی کرد. یعنی دفاع از نظام اجتماعی که نابرابری های اقتصادی اجتماعی و سیاسی در آن جایی نداشته باشد." (8)

همان گونه که می بینیم بدیل انقلاب کمونیستی به "دفاع از نظام اجتماعی که نابرابری های اقتصادی اجتماعی و سیاسی در آن جایی نداشته باشد" تقلیل داده می شود و از خواست و آرمان جامعه سوسیالیستی به طور ابهام آمیزی و با ایما و اشاره صحبت شده است! این نشان می دهد که رهبری حزب در گفتن صریح و برجستهی **برنامهی حداقل خویش** دچار توهم و تناقض است!

در عین حال موقعی که رهبری حزب "روند ضد انقلاب" حاکم بر جهان صحبت می‌کند، اما به‌طور عمیق و همه‌جانبه‌ای طرف دیگر معادلات حاکم بر این روند را به‌طور عمیق درک نکرده است.

ما در شرایطی به سر می‌بریم که اردوگاه سوسیالیستی موجود نیست و جنبش کمونیستی در پراکندگی به علت خط راست سیاسی و ایدئولوژیک غالب بر آن سر درگم است. در شرایطی به سر می‌بریم که جنبش‌های مترقی، انقلابی و کمونیستی همانند دهه‌ی 60 و 70 میلادی دیگر موجود نیست. به‌قول رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا:

"شکست چین و پایان مرحله اول انقلاب کمونیستی، به همراه چند دهه "ثبات نسبی در قدرتمندترین کشورهای امپریالیستی جهان به دنبال این شکست و در همان ارتباط، افول شورش عظیم سال‌های 60 و اوایل 79 میلادی چه در ایالات متحده و چه در مقیاس جهانی، عده‌ی زیادی را، هم از میان کسانی که فعالانه به دنبال تغییر ریشه‌ای در جهان بودند و هم در سطح وسیع‌تر مردم، و حتی در میان کمونیست‌ها و در درون احزاب کمونیستی را گیج و روحیه باخته کرد. احزاب کمونیستی از افرادی تشکیل شده اند که بر پایه یک درک عملی و پیشرو از لزوم و امکان انقلاب دور هم جمع می‌شوند و هدفشان آینده‌ای کاملاً متفاوت و بسیار بهتر برای نوع بشر است. ولی این افراد درون سیستم موجود وجود دارند و کار می‌کنند. آن‌ها از باقی جهان جدا نیستند، نمی‌توانند و نباید جدا باشند و از شرایطی که دنیای خارج تحمیل می‌کند و فشارهایی که وارد می‌آورد نه جدا هستند و نه مصون. در عین حال، در چند دهه‌ی گذشته، مدافعین و توجیه‌گران نظم کهن، با استفاده از شکست‌ها و عقب‌گردهای انقلاب کمونیستی، به‌طور بی‌وقفه به لحاظ ایدئولوژیک کمونیست‌ها را مورد حمله قرار داده‌اند و تاثیر این حملات این بوده که فشار در جهت کنار آمدن با امپریالیسم به خصوص در کشوری مثل آمریکا را بسیار تقویت کرده است." (9)

در شرایطی به سر می‌بریم که سربلند کردن خیزش‌های قهرمانانه بشریت استعمار شده و تحت ستم چند سال اخیر علیه رژیم‌های مورد حمایت امپریالیسم آمریکا، در تونس، مصر و لیبی وووو، به حقیقت عینی بی‌ثباتی نظم ستم‌گر حاکم بر جهان به‌طور برجسته‌ای اشاره دارد!

در چنین شرایطی وظیفه کمونیست‌ها را به شرکت توهم‌زده در "تقویت مبارزه‌ی عادلانه" و دنباله‌روی از ستاد فرماندهی

سیاسی ایران تریبونال به رهبری پیام اخوان تقلیل دادن، و از چنان وکیلی به صورت اراده‌گرایانه توقع داشتن که باید همانند ویلیام کنستلر "اقامه‌ی دعوا" نماید، تنها به مفهوم آن است که شرایط حاکم بر جهان بعد از یازده سپتامبر 2001 را ندیدن! به مفهوم آن است، که بدون تحقیق به دگماتیسم در به وجود آوردن مدل اقامه دعوی حقوقی ویلیام کنستلر در شرایط دهه 60 و 70 میلادی دچار شدن!

حزب کمونیست (م.ل.م) محور حرکت خویش را به تخییر ایده و عمل وکیلی هم‌چون اخوان برای اقامه دعوا در ایران تریبونال قرار داده است! حال آن‌که کمونیست‌ها چگونه می‌توانند دنباله‌رو دیدگاه و برنامه‌ی وکیلی باشند که نه تنها خودش تحت تاثیر اوضاع حاکم بر جهان است، بلکه در تولید و بازتولید نظم حاکم بر جهان و رو به ایران شرکت فعال دارد!؟

به عبارت دیگر حتما مدل کنستلر برای اوضاع کنونی با عوض شدن قوانین حاکم بر جهان و به ویژه در عرصه‌ی قوانین حقوقی-قضائی بعد از 11 سپتامبر 2001 تخییر کیفی نموده است، نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، بلکه مدل وکالت خانم لی استوارت را باید بطور نقادانه در نظر گرفت.

یکبار دیگر به این آموزش مائو اشاره می‌کنیم که:
با دیدگاه سنتی و شیوه های قبلی نمی‌توان وارد میدان جنگ و مبارزه شد.

بی‌شک اگر ویلیام کنستلر زنده بود، تغییرات قوانین حقوقی-قضائی بعد از 11 سپتامبر 2001 که از ضرورت‌های منافع استراتژیک امپریالیسم جهانی به رهبری آمریکا می‌باشد، را در نظر می‌گرفت ولی هم‌چنان پشیزی برای آن قوانین ضد بشری ارزش قائل نمی‌شد و کماکان می‌گفت: تمام قدرت به دست خلق! و در میان توده‌های تحت ستم و استثمار شده در بیرون از دادگاه می‌گفت: "من هیچ‌گونه تعهدی به دولت و قوانین‌اش ندارم، و به عنوان یک وکیل مدافع، منافع موکل‌ام از اهمیت اولیه برخوردار است نه مماشات با هیئت حاکمه آمریکا!

سوال این است که پیام اخوان تحت تاثیر کدام جنبش اجتماعی مرتبط با ایران قرار دارد!؟

بی‌شک طبق همان بحثی که در ادامه‌ی این نوشته در مورد نسل نوین جدید ("فضایی که نسل جدید در ایران ایجاد کرده‌اند..") مورد نظر آقای اخوان، به آن اشاره خواهیم

کرد، اخوان شدیداً تحت تاثیر رهبری جنبش سبز (برای راه انداختن انقلاب مخملی در ایران) قرار دارد! بنابراین سوال این است که آیا کمونیستها باید دنباله‌رو دیدگاه، هدف، دورنما و فعالیت جنبش سبز باشند؟ چرا کمونیستها در میدانی که بازتولید کننده‌ی جنبش سبز از طریق انقلاب مخملی است، باید فعالیت کنند؟! آیا راه‌حل کمونیستها به‌راه انداختن و ساختن انقلاب کمونیستی مستقل است، یا تحت تاثیر میدان عمل دیدگاه اخوان‌ها بازی کردن!؟

چرا حزب کمونیست ایران (م.ل.م) یک پای اصلی دامن زدن به فضای مسموم می‌باشد!؟

ما معتقدیم که نویسندگان "نوشته حاضر" این حزب بهتر است به جای سبک کار غیر اصولی با نیاوردن نقل قول مشخص از مخالفین ایران تریبونال که "کارزار را به دریافت کمک‌های مالی از سوی نهادهای امپریالیستی" متهم کرده‌اند، خود به فضای ناسالم دامن زده‌اند و با استفاده از شگردهای غیر کمونیستی خیال خود را از بابت استفاده از سبک کار ناصحیح و مبتذل اتهام‌زنی‌های ناروا راحت کرده‌اند. این با متدلوژی علمی برای کشف حقیقت عینی ارتباطی ندارد، این نشان می‌دهد که نویسندگان "نوشته حاضر" هیچیک از نقدهای مخالفین اصولی و غیر اصولی کارزار -نه حتماً هیئت اجرایی راه کارگر و نه حتماً توفان- سوی نادرستی و یا درستی مواضع این دو جریان را اساساً مطالعه نکرده است و بدون تحقیق دارند همه را متهم می‌کنند و اتفاقاً همین حزب است که شمشیر چوبیناش را در همیاری با فردی بورژوا لیبرال هم‌چون آقای بهرام رحمانی و برای خوشایند مرکز فرماندهی سیاسی ایدئولوژیک به رهبری پیام اخوان و هم‌دستانش به پیش می‌برد و می‌گوید: "بیا هوایی به راه افتاد از دو سوی: از یک‌سو، خط‌مشی‌های نادرست و اتهام‌های ناروا **به مبارزه‌ای عادلانه** و از سوی دیگر، خط پراگماتیستی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» با هتک حرمت و اعلام جرم‌های ناپسند علیه مخالفین این کارزار به روی یکدیگر شمشیر کشیدند و با سبک کار اشتباه، فضای مسمومی ایجاد کردند که در را به روی هرگونه فضای نقد و بررسی جدی در محیطی سالم بسته است.

"نوشته حاضر" این حزب در سطر به سطرش دقیقاً نشان می‌دهد که به خاطر عدم مطالعه‌ی نوشته‌های مخالفین کارزار، با کلی‌گویی‌های بی‌ربط و من در آوردی‌های ناصحیح، خود یک پای اصلی اتهام‌زنی، ایجاد فضای مسموم و سبک کار ناصحیح می‌باشد.

این رفقا اعلام نمودند که:

"اطلاعیه اول حزب ما تحت عنوان «در باره‌ی ایران تریبونال» کوتاه بود اما تلاش کرد صدای متفاوتی باشد. در نوشته‌ی حاضر نیز تلاش می‌کنیم با دامن زدن به مبارزه‌ای اصولی بر سر مشی دادخواهی، از این فضا فاصله بگیریم."

زمانی‌که نویسندگان "اطلاعیه اول" (3) و "نوشته حاضر" با اعلام موضع ناصحیح "اطلاعیه اول" و همچنین در "نوشته حاضر" اساس کار خویش را با اتهام‌زنی‌های غیر اصولی به مخالفین کارزار شروع نموده‌اند، نمی‌توانند ادعا نمایند که تلاش‌شان "صدای متفاوت بودن"، "دامن زدن به مبارزه‌ای اصولی" و فاصله‌گیری از "فضای مسموم" است. متأسفانه رفقای نویسنده که حزبشان را ملک شخصی خویش قلمداد می‌نمایند (توجه کنید که چگونه نویسندگان "نوشته حاضر" با استفاده از واژه‌ی "حزب ما" از مالکیت خصوصی‌شان بر سازمانی که قرار است حزب پیشرو پرولتاریا باشد به‌طور بورژامآبانه صحبت می‌کنند!) با پیروی از موضع سکتاریسم، و خودمرکزبینی‌های رایج در دایره‌ی باطل سی سال گذشته حاکم بر جنبش کمونیستی همچنان پای می‌فشارند.

اما روشن است زمانی‌که نویسندگان "نوشته حاضر" در مورد "فاصله‌گیری" از "فضای مسموم" صحبت می‌کنند، در واقع می‌گویند که می‌خواهند به "فضای سالم" دیگری برای "دامن زدن به مبارزه‌ای اصولی" وارد شوند! و تلاش دارند که به آن سمت و سوی "رادیکال" دهند!

"فضای سالم" مورد نظرشان چیزی به جز ورود به داخل ایران تریبونال و "تقویت این مبارزه‌ی عادلانه" نیست! مفهوم سیاسی جمله بالای مورد نظر نویسندگان "نوشته حاضر" از لحاظ عملی این می‌باشد که طبق تجربه‌ی به راه افتادن جنبش خودبه‌خودی توده‌ای بعد از انتخابات سال 1388، "کمونیست"‌هایی پیدا شدند که زیر پیراهن سبزشان تیشرت سرخی پوشیدند و به این گرایش ناصحیح خود را مسلح کرده بودند که باید به آن مبارزه‌ای که تحت رهبری خط سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی جناحی (موسوی-کروبی) از

نظام جمهوری اسلامی قرار داشت، جهت دهیم، آن مبارزه ی "عادلانه را تقویت" و آن را "رادیکالیزه" نماییم! این به مفهوم کوچک کردن نقش عنصر آگاه یعنی حزب پیشرو پرولتاریا، و در عین حال معنایش تقویت ایدئولوژی بورژوازی است!

این به مفهوم جنبش همه چیز و هدف نهایی هیچ، می‌باشد! به مفهوم تئوریزه نمودن عقبماندگی خط سیاسی و نیز عقب ماندگی تشکیلاتی جریانی است که به وجه ناصحیحی عقب ماندگی خویش را تئوریزه کرده است!

ما با توجیحات "تئوریک" نوین و نتایج عملی نهایی چنان دیدگاه فرصتطلبان‌های که از طرف بخشی از جنبش کمونیستی ایران در آن دوران مطرح و عملی شد، آشنائی کافی داریم! آزموده را آزمودن خطاست!

به دیده ما راه حل عبارت است از تشکیل یک قطب سوم مستقل در مقابل چنان جنبش خودبه‌خودی! برای نیل به هدف نهایی!

یعنی برای انقلاب کمونیستی با برنامه و بر مبنای خط صحیح به خاطر سرنگونی انقلابی و قهرآمیز نظام جمهوری اسلامی، صفوف خلق را آگاه نمود، نظرات آن‌ها را دگرگون نمود، تشکلات و هسته‌های مخفی رهبری کمونیستی را بر بستر مبارزه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم جهانی را به وجود آوردن، در مبارزاتی که پیش می‌آید شرکت فعال نمود، تا در فرصت مناسب و فرا رسیدن شرایط انقلابی (اوضاع انقلابی) برای یک مبارزه سخت و سرنوشت ساز از آمادگی سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی لازم و کافی کمونیستی برخوردار باشیم!

در همین جا بی‌مناسبت نمی‌دانیم به نکته‌ی حائز اهمیت دیگری که بی‌ارتباط با مسائل مطرح شده در بالا نیست اشاره کنیم:

رفقای "نوشته حاضر" در بخشی می‌گویند "منظور از «جهت دهی» این نیست که ایران تریبونال بر سر در خود شعار مرگ بر امپریالیسم جهانی را بنویسد یا آن‌طور که برخی از مخالفین‌اش می‌گویند وکلا و قضات را وادار کند که علیه تحریم‌های اقتصادی امپریالیست‌ها موضع بگیرند. این مضحکه کردن پروسه‌ی دادخواهی و تقلیل مبارزه‌ی سیاسی به لفاظی سیاسی است." (تاکید از ماست)

باز می‌بینیم که نه تنها نویسندگان "نوشته حاضر" بدون تحقیق سخن گفته‌اند، بلکه با پیچاندن حقیقت و با استفاده از سبک کار ناصحیح هیچ ابائی ندارند که

دروغ‌گویی و اتهام زنی‌های ناروا را بر بستر "هدف وسیله توجیه می‌کند" به پیش برند! به نویسندگان "نوشته‌ی حاضر" باید گفت از ایجاد فضای مسموم دست بردارید و لزومی ندارد برای "صحیح" جلوه دادن نظرات فرمیستی‌تان بدون سند و بدون اینکه نقل قول مستقیمی از منتقدین ایران تریبونال بیاورید به شایعه‌پراکنی دست بزنید!

ما رفیقانه به شما پیشنهاد می‌کنیم به هنگام مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک با منتقدین (منتقدین کارزا و نه منتقدین شما)، لازم است به دروغ‌هایتان برای پیشبرد یک مبارزه‌ی سالم و اصولی در جوی سالم و رفیقانه خاتمه دهید، و اعلام می‌کنیم:

رفقا! شما به‌طور ناصحیح خود را در جایگاه رهبری و مجمع تشخیص مصلحت ایران تریبونال گذارده‌اید و اگر می‌خواهید مانند یک حزب و نه یک محفل روشنفکرانه‌ی سکتاریست باقی بمانید، باید به خود انتقاد کنید.

هیچ یک از مخالفین ایران تریبونال نگفته‌اند که وکلا و قضات از طرف این نهاد باید وادار شوند که علیه تحریم‌های اقتصادی امپریالیست‌ها موضع بگیرند! برخی از منتقدین (سوی درستی یا نادرستی این بحث) گفته‌اند که ایران تریبونال، و نه وکلا و قضاتش، باید در مورد احتمال خطر جمله نظامی امپریالیست‌ها، ادامه و تشدید تحریم‌های اقتصادی امپریالیست‌ها موضع خود را اعلام کنند. به اعتقاد ما روشن است که نمی‌تواند از نیروهای راست و طرفداران خجول امپریالیست‌ها که امر گرفتن کمک مالی از امپریالیست‌ها برایشان به متاع طبیعی و "مدرنیته"، برای فرم نظم حاکم تحمیلی بر جهان از طرف سیستم امپریالیسم جهانی تبدیل گشته است، چنین توقعی داشت!

ما و برخی از منتقدین (اصولی و غیر اصولی) کارزار آن چنان توهمی را که شما رفقا به نیروهای سازش طلب درون ایران تریبونال (فعالین سازمان فدائیان اقلیت و سازمان مجاهدین) و همچنین به دیدگاه فکری و هدف پیام اخوان، حفری نایس، موریس کاپیتورن و جان کوپر دارید، هرگز ندارند! البته ما در مورد ادعاهای وکیل "مترقی"، "مستقل" و "ضد امپریالیسم" (اخوان) که شما سال‌هاست با ایشان متحد شده‌اید، در ادامه خواهیم نوشت!

برای همین توجه شما رفقا را به این نکته‌ی مهم جلب می‌کنیم:

رفقا شما شدیداً نیاز دارید که حقیقت را بیان کنید و از دروغ‌گویی (بسیار متأسفیم که مجبوریم از این کلمه زشت

در مورد شما استفاده کنیم، ولی حقیقت را باید کاملاً بیان کرد زیرا حقیقت بر راستای پیشبرد هدف نهایی همیشه به سود پرولتاریا است) و اتهام‌زنی‌های بی‌پایه‌تان به منتقدین ایران تریبونال دست بر دارید. این بار اول نیست که شما رفقا نظرات منتقدین را وارونه جلوه می‌دهید و با "تند و تیز" کردن و نمک پاشی به نظرات منتقدین، حتی آنان که اصلاً مخاطبشان شما نبودید (منتقدین ایران تریبونال)، کاسه‌ی داغ‌تر از آش شده‌اید. این جزئی از تاریخچه و نقاط کور، تاریک و ناصحیح شماست! ما بر آنیم که شما را به آن واقف کنیم تا برای نیل به جهان کمونیسم از برائی بهتر در خدمت به انقلاب جهانی پرولتاریا برخوردار شوید.

جنبش کمونیستی ایران هنوز برخوردهای سکتاریستی، و غیر وحدت‌طلبانه‌ی شما، افتراها و تهمت‌های ناروا و نارفیکانه‌تان در پلومیکی که چند سال پیش با رفقای گروه کمونیستی آذرخش در جریان بود و بارها سخنان این رفقا را عوض نمودید، مطالبی را به آن‌ها نسبت دادید که این رفقا را شدیداً از خودتان مایوس کردید، را فراموش نکرده است. جنبش کمونیستی ایران توجیهات ناصحیح شما در دفاع ضدانقلابی‌تان از روند سازشکارانه‌ی حزب مائوئیست نپال را با روناک آشنا فراموش نکرده است!

رفقا! به خود آید و همانند حزب سخن بگویید و عمل کنید و نه مانند یک محفل روشنفکرانه‌ی سکتاریست جدا از توده! در عین حال شما رفقا چگونه می‌توانید ادعا کنید: "آنچه که می‌تواند راه را بر سازش در اصول و کژروی یا استفاده‌ی سیاسی قدرتهای امپریالیستی از جنبش دادخواهی ببندد، بیان حقیقت است. بیان کامل حقیقت آن‌گونه که بوده و هست."

زمانی‌که خود حقیقت را می‌پیچانید (حقیقت سیاسی!) و فکر می‌کنید گفتن "کامل حقیقت" فقط برای دیگران صحیح است، اما زمانی‌که به خودتان می‌رسد، نگفتن حقیقت و بیان غیر از حقیقت، برایتان هیچ مهم نیست و کاملاً آن را صحیح می‌دانید. به این می‌گویند معلم با دستور!

رفقا، چرا معلم با دستور شده‌اید!؟

رفقا صمیمانه از شما می‌خواهیم که اولاً با بیان این حقیقت از ما دلگیر نشوید، چون مبارزه‌ی سالم سیاسی و ایدئولوژیک را مجلس میهمانی و نان قرض دادن نمی‌دانیم، و دوماً به خود آید و به این سبک کار مبتذل، با انتقاد از خود پایان دهید.

خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!

نویسندگان این حزب تلاش زیادی نموده‌اند که در بخش "خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!" "نوشته حاضر" شان با طرح "اصول کلی یک خط انقلابی در میدان مبارزه‌ی حقوقی/قانونی چیست؟" دقیقاً با فخرفروشی خرده بورژوازی تحقیقاتشان را در این زمینه به رخ دیگران بکشانند. این مطلب یک ادعا و تهمت به این رفقا نیست، بلکه چون این رفقا همچون معلم با دستور فرامینی صادر می‌کنند، که خودشان قادر به نتیجه‌گیری سیاسی علمی و رسیدن به یک سنتز صحیح و مشخص از آن نیستند! به همین خاطر از کنار مسائلی که در همین مورد - **همچون مسئله اساسی و مهمی که خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!** - که خود صادر کرده‌اند به سادگی گذشته‌اند و به خاطر این‌که در پشت حقیقت سیاسی پنهان شده‌اند، نتوانستند و نمی‌توانند عمیقاً عنوان این بخش از نوشته حاضرشان را - **خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!** - در تحلیل از خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده ای که بوسیله پروژه ی امپریالیستی اخوان در کارزار به پیش می‌رود را زیر ذره بین بگذارند!

اما چند نکته ی اساسی را در این زمینه باید در نظر داشته باشم. ابتدا این‌که تمامی آنچه در این بخش ("خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!") (از طرف نویسندگان "نوشته حاضر" از جمله این‌که "اصول کلی یک خط انقلابی در میدان مبارزه ی حقوقی/قانونی چیست؟" گفته شده است، ارتباطی با شرایط کنونی مشخص حاکم بر کارزار ندارد. چنین رهنمودی از سوی جریانی که خود را حزب پیشرو می‌نامد، باید در ابتدای بوجود آمدن کارزار یعنی پنج سال پیش با افرادی که از ابتدا این حرکت "عادلانه حقوقی" کارزار ایران تریبونال را شروع نمودند، مطرح می‌شد. به عبارت دیگر رفقای نویسنده ی "نوشته حاضر" تلاش کودکانه ای را آغاز کرده‌اند که در شرایط مشخص کنونی حاکم بر کارزار ایران تریبونال، با رهبری سیاسی و ایدئولوژیک خویش این نهاد و "مبارزه عادلانه" اش را تقویت نمایند! جواب ما این است: رفقا دیر آمدید! زود هم خواهید رفت! هر چه زودتر به خود آید!

رفقا تنها نتیجه عملی این کار شما رفتن به زیر پرچم "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" به عنوان یک پروژه‌ی امپریالیستی برای پیشبرد راهکار انقلاب مخملی از طریق کارزار است که مهر سیاسی و ایدئولوژیکاش را بر این نهاد زده است!

این حزب بدون اینکه بخواهد در نظر گیرد که به راستی "خط سیاسی و ایدئولوژیک" ایران تریبونال در دست پروژه‌ی امپریالیستی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" به رهبری پیام اخوان است، چنین تلاشی را در تقویت کارزار (بخوان تقویت یک پروژه‌ی امپریالیستی) دستور کار خویش قرار داده است.

درک ناصحیح متدولوژیک و ایپیستمولوژیک غالب بر دیدگاه نویسندگان "نوشته حاضر" از ماهیت "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" به عنوان ستاد رهبری خط سیاسی و ایدئولوژیکی حاکم بر ایران تریبونال آن‌چنان بر این رفقا حاکم گشته است که دورنما و چشم‌انداز فعالیت کمونیستی آگاه را به یکباره به دست فراموشی سپرده‌اند و به دنباله‌روی اکونومیستی از روند حاکم بر این نهاد در غلطیده‌اند. زمانی‌که نویسندگان "نوشته حاضر" برعکس و وارونه تضادهای موجود در کارزار را جلوه می‌دهند، و با درک ماتریالیسم مکانیکی آنرا تحلیل می‌کنند، آنوقت نتیجه اش این می‌شود که دیگر قادر نیستند بطور دیالکتیکی درک صحیحی از روند غالب شدن "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" بر کارزار ایران تریبونال و ارتباط آن مرکز با نهادهای امپریالیستی، داشته باشند.

این حزب با تکیه به اصل ناصحیح حقیقت سیاسی "اصول کلی یک خط انقلابی در میدان مبارزه‌ی حقوقی/قانونی" را با مسئولین مماشاتجوی این نهاد که گوششان به هیچ حزب و نیرویی به جز به فرمان و راهکارهای اخوان (البته در معیت و بازیگری فعال سیاسی سازمان فدائیان اقلیت و پروژه‌ی ضد انقلابی‌اش "شهرزاد نیوز") بدهکار نیست و در رکاب او تحت پروژه‌ی امپریالیستی‌اش حرکت می‌کنند، مطرح می‌کند و در شرایط مشخص کنونی "کسب رهبری" یا مشارکت در رهبری، این نهاد را نه در نقد رادیکال و ریشه‌ای خط سیاسی و ایدئولوژیکی ستاد فرماندهی کارزار به رهبری پیام اخوان، بلکه در امتداد و اتحاد با آن و در کنار چنین ستاد فرماندهی (یا همان‌گونه که خود می‌گویند در "تقویت آن") می‌خواهد به پیش برد!

این یعنی گرفتن امتیاز و رفرم نهادی که رهبری سیاسی و ایدئولوژیک‌اش ("خط سیاسی و ایدئولوژیک"!) را یک پروژه‌ی

تمام عیار امپریالیستی به دست گرفته است و در بهترین حالت راهکاری مماشات‌طلبانه و رفرمیستی بیش نیست. به این می‌گویند گمراهی و عقبماندگی سیاسی و ایدئولوژیک و تحلیل صحیح و مشخص نداشتن از شرایط مشخص کنونی حاکم بر کارزار. یا در بهترین مفهوم سیاسی نویسندگان "نوشته حاضر" کاری را که می‌بایست ابتدا به ساکن، یعنی 5 سال قبل، برای "تقویت این مبارزه عادلانه" (!) انجام می‌دادند را به‌طور اراده‌گرایانه، پنج سال بعد یعنی امروز با خط ناصحیح و تحلیل ناصحیح از اوضاع جهانی که نقش تعیین‌کننده‌ای بر سیر رخدادهای ملی-داخلی (ایران) دارد را به پیش برند.

این حزب در شرایط مشخص کنونی حاکم بر ایران تریبونال همانند فردی عمل می‌کند که پنج سال پیش به علت ضربه مغزی به کوما رفته بود و زمانی‌که به هوش می‌آید بدون در نظر گرفتن شرایط کنونی (به ویژه با ورود تیم کمیسیون حقیقتیاب به رهبری پیام اخوان) کماکان می‌خواهد آنچه که به حسب عادت قرار بوده است 5 سال پیش انجام دهد را امروز عملی سازد!

حتا اگر با عنوان صحیح نویسندگان "نوشته حاضر" دایر بر **خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین‌کننده است!** پیش برویم، نشان می‌دهد که نویسندگان "نوشته حاضر" این حزب (آه آری "حزب ما!")، فقط ما و نه کس و یا کسان دیگر!! و این‌که این "ما" هستیم که تعیین می‌کنیم در هر مقطع بر حسب منافع طبقاتی "ما" چه کسی در این حزب است و چه کسی نیست!!!) چشمان خود را به‌طور جانب‌گرایان‌های بر حقیقت تحولی که پس از ورود پیام اخوان، به عنوان مهره‌ی امپریالیسم و بنیان‌گذار پروژه‌ی امپریالیستی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" و شکل‌گیری تیم حقوقی و کمیسیون حقیقتیابی که با توصیه‌ی پیام اخوان به‌وجود آمد، بسته‌اند.

نویسنده‌ی "نوشته حاضر" ("حزب ما!") که ابتدا به‌طور صحیحی مطرح کرده‌اند که "برای تعیین ماهیت هر مبارزه‌ی سیاسی پیش از هر چیز باید خط سیاسی و ایدئولوژیک هدایت‌کننده‌ی آن را بررسی کرد." در ادامه‌ی آن اساساً آن‌چنان خود را به‌طور اراده‌گرایانه و با انتخابی آگاهانه (حقیقت سیاسی!)، غرق مسائل حقوقی می‌نمایند که قادر به دیدن عمیق تضادهای موجود و پرداختن عمیق به ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک این‌که چه جریانی و دیدگاهی این مبارزه حقوقی را پیش می‌برد، نیستند. در عین حال رفقای نویسنده‌ی "نوشته حاضر" این نکته‌ی اساسی که اوضاع حاکم

بر جهان نقش تعیین کننده و اساسی در شکل‌گیری و به وجود آمدن اوضاع ملی هر کشور و موقعیت انقلاب و ضد انقلاب دارد را به فراموشی سپرده‌اند و با دیدگاه ناسیونالیستی ابزارگرایانه سوال می‌کنند که "مختصات این خط انقلابی در اوضاع کنونی ایران و مشخص‌تر در رابطه با دادخواهی برای دهه‌ی خونین شصت کدام است؟ صف آرای‌هایی که حول ایران تریبونال شکل گرفته چه رابطه‌ای با اوضاع کنونی ایران، موقعیت انقلاب و ضد انقلاب در جهان و افق‌های سیاسی گوناگون برای آینده‌ی جامعه دارند؟" از این نقل قول چنین استنتاج می‌شود که نویسندگان "نوشته حاضر"، "اوضاع کنونی ایران" را بر "موقعیت انقلاب و ضد انقلاب در جهان" ارجح دانسته و ارتباط دیالکتیکی بین شرایط حاکم بر جهان و نقش تعیین کننده‌اش بر روند اوضاع ایران را به فراموشی سپرده است.

به دیده‌ی ما این راهکار بسیار ناصحیح است و افق و دورنمای این حزب را برای پیشبرد انقلاب کمونیستی نشان می‌دهد و ما نمی‌توانیم با آن موافق باشیم. چنین راهکاری به هیچ وجه به کسب قدرت سیاسی قهرآمیز منتهی نمی‌شود و در بهترین حالت مشارکت یک حزب کمونیست با احزاب بورژوازی و امپریالیستی ارتجاعی در میدان دمکراسی بورژوازی است (فرجام‌گزینه‌ی رویزیونیستی حزب کمونیست نپال - مائوئیست - را به یاد آوریم!)، برای "کسب" همه با هم قدرت سیاسی! تجربه‌ای تلخی که ما در نپال با آن روبرو شده ایم.

مهم هم نیست که حزبی همچون حزب کمونیست نپال (مائوئیست) از ابتدا با تشکیل ارتش خلق و پیشبرد 10 سال مبارزه مسلحانه سرانجام مارکسیسم را زیر پا گذارد، از کسب قدرت سیاسی چشم پوشید، زمین را از دهقانان پس گرفت و به زمین‌داران و "صاحبان ملک" پس داد و در همیاری با احزاب بورژوازی و طرفداران امپریالیسم آمریکا (از طریق دولت ارتجاعی با نفوذ هندوستان در میان احزاب و جریان‌های ارتجاعی) تشکیل دولت موقت داد. مهم خط سیاسی و ایدئولوژیک غالب بر آن حزب بود که با دیدگاه و خط راست و ضد مارکسیستی، لنینیستی و مائوئیستی انقلاب نپال را به شکست رهنمود کرد. فراموش نکنیم که آن حزب نیز ابتدا با یک درک نادرست و گرایش ناصحیح راست از "دمکراسی"، نبود دمکراسی در کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین سابق، به "حقوق" احزاب و گروه‌های دیگر برای مشارکت در "دولت سوسیالیستی" و نفی اصل دیکتاتوری پرولتاریا شروع کرد و

در ادامه‌ی پافشاری بر آن، چنان‌گرایشی به یک خط تمام عیار رویزیونیستی ارتقاء پیدا کرد!

در ادامه‌ی "نوشته حاضر" به "عدالت انتقالی و کمیته‌های حقیقت‌یاب" پرداخته شده است.

با در نظر داشتن این‌که نویسندگان "حزب ما" با التقاط سیاسی و ایدئولوژیک دیدگاه خود را مبنی بر این‌که "حقوق‌دانان و سیاستمداران فعال در عرصه‌ی «عدالت انتقالی» نقش خود را به شناساندن مواردی از جنایت‌های مرتکب شده و محکوم کردن آن‌ها محدود نمی‌کنند، بلکه این شناسائی را وسیله‌ای می‌دانند برای معماری آینده بر طبق الگوی انتقال «مسالمت‌آمیز» و «عدم‌خشونت». در همان بخش عنوان کرده‌اند، در ذهن کمونیست‌های انقلابی نمی‌تواند این سوال پیش نیاید که به‌راستی چرا نویسندگان (حزب ما!) "نوشته حاضر" تاکیده‌های صحیح‌شان از نتیجه‌گیری‌های علمی از روند "عدالت انتقالی و کمیته‌های حقیقت‌یاب" در آفریقای جنوبی و فلسطین را نمی‌توانند به اوضاع مشخص کارزار ایران تریبونال بسط و ربط دهند؟ و سوال می‌شود که این همه استنتاجات صحیح از دو تجربه برای چیست؟ آیا به عنوان یک فخرفروشی صرف است که بله "ما" در مقام نویسندگان دیدگاه "حزب ما" می‌دانیم در آن‌جا مالاً چه اتفاقی افتاد؟ و یا برای پُرگویی روشن‌فکرانه‌ی خرده‌بورژوا مآبانه‌ی من می‌دانم (!)، ولی نمی‌خواهم و در واقع قادر نیستم ارتباط دیالکتیکی و تاریخی آن‌را با مبارزه‌ی طبقاتی که در عرصه‌ی کارزار ایران تریبونال در پیش است را به‌طور علمی در نظر گیریم!؟

اگر نویسندگان "نوشته حاضر" فکر می‌کنند که با تقویت "ایران تریبونال" (بخوان تقویت خط سیاسی و استراتژیک امپریالیستی مرکز اسناد حقوق بشر ایران در کارزار) تحت عنوان متوهمانه‌ی "دفاع از این مبارزات عادلانه" فعلاً ماندن‌شان را در این کارزار با چنین دیدگاهی توجیه می‌کنند، و قرار است سر بزنگاه (یعنی قبل از تشکیل دادگاه لاهه در 25 تا 27 اکتبر 2012) خود را از این مخمصه نجات دهند، در اشتباهند!

زیرا بنا به گفته لنین، هنگامی‌که کسانی و حتا سازمان‌هایی پیدا شدند که حاضر بودند نارسائی‌ها را به درجه‌ی فضیلت ارتقاء دهد و حتا می‌کوشند به بندگی و عبودت خود در مقابل حرکت خودبه‌خودی محمل تئوریک بدهند، آنگاه مصیبت به مصیبتی گران تبدیل می‌گردد؛ آن‌وقت است

که از این جریان که مضمون آن بطرز بسیار نادقیقی با مفهوم "اکنونیسم" یعنی با مفهومی توصیف می‌گردد که برای بیان آن بسیار نارساست! (لنین مقاله "چه باید کرد؟")

بنا بر این ما بر مبنای رسوخ عمیق چنین گرایش قوی التقاطی اپورتونیسم راست در دیدگاه شما، می‌دانیم که قادر نخواهید بود که چنین کنید، و تا به آخر و تا توقف کامل ماشین چنین پروژه‌ی امپریالیستی‌ای جزء مسافران متوهم باقی خواهید ماند! به دیده‌ی ما تقویت نهاد بورژوا امپریالیستی اسناد حقوق بشر ایران نشان دهنده‌ی راهکار شما برای به‌وجود آوردن "شرایط دمکراتیک" در ایران است و چنین راه کاری هیچ ربطی به راهکار انقلاب کمونیستی و به داغان کردن انقلابی و قهرآمیز ماشین دولتی ندارد! این ربطی با انقلاب و کمونیسم ندارد. این به مفهوم غلبه همان تفکر «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز» و جهت‌گیری جبرگرایانه مبنی بر این‌که آنچه لازم است، ممکن است و آنچه ممکن است همان چیزی است که در حال انجامش هستیم، می‌باشد!

مگر آن‌که نویسندگان "نوشته حاضر" خود را به زیر نقد رادیکال برده و قبل از دادگاه لاهه حساب خود را از حساب پروژه‌ی انقلاب مخملی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" جدا سازند! البته اگر "ضرورت" چنین نقدی را در آینده دیدند، آن‌را تحت عنوان این‌که این فقط یک "تاکتیک" حساب شده بود، برای توده‌ها توجیه نمایند! و جرات نقد رادیکال و صادقانه را با پیگیری و جسارت ضروری پرولتاریایی آن نشان دهند!

تا زمانی‌که چنان نکنید، و در توهم ایجاد "شرایط دمکراتیک" در ایران تحت راهکار "خشونت پرهیز" اسناد حقوق بشر ایران باقی بمانید، به سختی می‌توان انتظاری از شما برای نیل به هدف کمونیسم و از میان بردن چهار کلیت (از بین بردن تمایزات طبقاتی، تمام روابط تولیدی که چنان تمایزات طبقاتی‌ای را به‌وجود می‌آورد، تمام روابط اجتماعی مربوط به آن روابط تولیدی، و انقلابی نمودن همه ایده‌هایی که مربوط به آن روابط اجتماعی است)، داشت!

سوال این است، رفقا پس چه شد آن همه تحلیل‌های "پر استخوان و مغزدار" از سوریه و نپال؟ آن درس‌گیری‌های بخشا صحیح را برای کدامین نیروها نوشته‌اید؟ آیا از زاویه‌ی معلم با دستور چنان درس‌گیری‌های صحیح را بیان

کرده‌اید. به این مفهوم که به عنوان یک معلم، دستور و فرمان برای دیگران از نتایج اوضاع حاکم بر سوریه و شکست حزب کمونیست نپال (مائوئیست) صادر می‌کنید، ولی این درس‌گیری به خود شما (رفقای "نوشته حاضر") مربوط نیست! یعنی آنچه را من می‌گویم انجام دهید ولی توقع نداشته باشید که من نیز آن را انجام دهم!

رفقا جدا و دلسوزانه از شما می‌خواهیم که تا فرصت است گرایش راست خود را زیر نقد ریشه‌ای بگذارید! تا یک یا چند دهه بعد، نسل آینده مجبور نشود که با پافشاری‌تان بر آن گرایش و تکامل‌اش به یک خط تمام عیار رویزیونیسم دیدگاه شما را با "سلاح نقد" به چالش گیرد!

"... ولی انقلاب‌های پرولتری ... مدام از خود انتقاد می‌کنند، پی در پی حرکت خود را متوقف می‌سازند و به آنچه که انجام یافته به نظر می‌رسد باز می‌گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند، خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاش‌های اولیه خود را بی‌رحمانه به باد استهزا می‌گیرند، دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین می‌کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آن‌ها قد برافرازد..." (مارکس، هجدهم برومر)

از تجربه منفی حزب مائوئیست نپال با توجه به سنتز نوین باب آواکیان چه درس‌هایی برای امروز باید گرفت!؟

رهبری حزب نپال در اوایل به قدرت رسیدند و در انتخابات اول پیروز شدند، و دولت تشکیل دادند، ولی این کار را با از بین بردن ارتش خود، بدون اینکه ارتش ارتجاعی را از بین ببرند و بدون اینکه نظم حاکم را به طور رادیکال و ریشه‌ای از بین ببرند، انجام دادند.

زمانیکه در اوج مبارزه طبقاتی بر آمده از اوضاع انقلابی حاکم بر نپال طبقه متوسط بپا خواست و سلطنت را سرنگون کرد، حزب "مائوئیست" نپال که ارتشش را از بین برده بود، و پایگاه‌های سرخی که نماینده حکومت سرخ در روستا بود منحل کرد، و در واقع نمی‌خواست نظم کهن را بطور ریشه‌ای تغییر دهد. زمانیکه حزب "مائوئیست" نپال می‌خواست دولت تشکیل دهد، **متدلوژی شان این نبود که راه صحیح را انتخاب کند، و به هدف نهایی خدمت کند.** خط سیاسی شان نتوانست که حقیقت عینی را تشخیص دهد. در شرایطی که مهم است که مردم از مبارزه بین دیدگاه‌های

مختلف با خبر باشند، و به خط صحیح کمک نمایند، از این کار سر باز زدند. آنها (حزب "مائوئیست" نیال) به رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا گفتند که لازم نیست به ما درس الفبای مارکسیسم را دهید، ما الفبای مارکسیسم را می دانیم.

ولی واقعیت این بود که آنها علیه الفبای مارکسیسم رفتند و جهت گیری ضد مارکسیسم را انتخاب نموده بودند. احتیاجی نیست که فردی استاد علوم سیاسی باشد تا تشخیص دهد راه و خط سیاسی آنها ناصحیح بود. و به الفبای مارکسیسم پشت کردند.

این مسئله در تاریخ جنبش کمونیستی بارها تکرار شده است که احزابی با پشت کردن به تجربه مبارزات تاریخی و اصول کمونیسم انقلابی در یک نقطه عطف و تعیین کننده، نتوانستند راه را ادامه دهند. و در آنجا خط شان نشان داد که با چنان مبنایی که حرکت خود را تعیین کرده بودند راه ناصحیح را انتخاب کردند. هدف کمونیسم این می باشد که خط سیاسی به فراتر رفتن از جامعه کهن و تغییر ریشه ای آن منجر شود. در غیر این صورت تمامی سرو صدا ها برای رسیدن به هدف کمونیسم یک ادعای پوچ و توخالی برای منحرف کردن مبارزه می باشد.

یک حزب واقعا مائوئیست انقلابی باید برای پیروزی قطعی و نیل به هدف نهایی جهت گیری استراتژیک خود را بطور پیروزمندانه برای شکست قطعی دشمن، تعیین و تبیین کند. در غیر اینصورت اگر یک حزب مائوئیست حاضر به دست یابی به پیروزی نباشد، شکست خفت باری را به خود و بشریت تحت ستم و استثمار تحت رهبریش تحمیل می نماید. و این دقیقا آنچه بود که حزب کمونیست (مائوئیست) نیال انجام داد. ضربه ای دردناک و کلان به دیدگاه مائوئیسم وارد آورد، و بار دیگر حزبی در طول تاریخ تحت نام مائوئیسم ضربه ای شدیدی به اعتبار مائوئیست ها ی راستین وارد آورد.

**خط سیاسی و ایدئولوژیک غالب بر "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" چیست؟!
انقلاب مخملی راهکار "مرکز اسناد حقوق بشر ایران"!**

لنین به ما می آموزد "تا زمانی که افراد فرا نگیرند در پس ریک از جملات، اظهارات و وعده وعیدها اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی - (حقوق بشری) - منافع طبقات مختلف را جست و جو

کنند در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود"
به نقل قول "در پس هر یک جملات، اظهارات و وعده وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی..." باید حقوق بشری را نیز اضافه نمود!

به دیده‌ی ما "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" ظرف ده سال پیش تا کنون راهکار انقلاب مخملی در ایران را با دقت خاصی تئوریزه کرده است و مترصد فرصت و ظرفی بود که آن را به مرحله اجرا در آورد!
اخوان در مصاحبه با روزنامه شهروند (4) اصول اعتقادی و راهکار "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" به تفصیل و قدم به قدم و خیلی شفاف شرح داده است.

مصاحبه اخوان با شهروند در حقیقت ادامه‌ی کاری است که یک روز قبل از دادگاه لندن در نشست مجمع عمومی ایران تریبونال در میان 86 نفر از شهادت دهندگان را برای اولین بار به پیش برد.

هدف اخوان در مصاحبه با روزنامه شهروند، جا اندختن و تحکیم دیدگاه خویش در میان آن قشر متوهمی است که در میان 86 نفر شهادت دهندگان شرکت کننده در دادگاه ایران تریبونال در لندن و شرکت نمودند، و همچنین مادران پارک لاهه (10) میباشد. موقعیکه همه جانبه به عمق مصاحبه اخوان برویم و از میان سخنان و گفته‌های کلیدی اش ریسمانی را با تکیه به متدلوژی علمی کشف حقیقت کمونیسم انقلابی، رد نمائیم، آنوقت بر خلاف مدعیان "کمونیسم" (که همانند بچه‌های خوب و حرف‌گوش کن "کمونیست"، جاذبه فریبنده‌ی گفتارهای "حقوق بشری" اخوان آنان را آنچنان تحت تاثیر قرار داده است، که ناگهان "کمونیسم" شان را آنچنان راست زاویه می دهند و خم می کنند که به این "وکیل جوان" آنتروپرونر "حقوق بشری" آنچنان لبیک می گویند و چراغ سبز نشان می دهند، که بیا و نگو! تا آنجا که کمونیستها واقعی را به خنده بدون شادی و مصرت وا داشته است!) متوجه می شویم که هدف و راهکار اخوان در واقع آغاز بوجود آوردن تشکیلاتهای ان جی اوپی خاصی است که هسته اولیه اش (هسته جنینی!) تحت نام "هسته های تشکیل کمیتة های حقیقت یاب" از درون برخی از همان 86 نفر از شهادت دهندگان را برای اولین بار به پیش برد.

نباید فراموش کرد که، مساله‌ی کلیدی در حال حاضر این است که جامعه‌ی ما در سرایشی یک دگرگونی کیفی بر متن

یک بحران لاینحل سیاسی (از سوی طبقات هیئت حاکمه‌ی کهن و نظام امپریالیستی جهانی) قرار دارد. اما راه‌حل این بحران فقط بر دوش نیروی پویای جامعه (پرولتاریای انقلابی و راهکار انقلاب کمونیستی‌اش) تحت رهبری یک حزب انقلابی پیشرو مسلح به یک استراتژی کمونیست علمی قرار دارد.

تمامی نیروهای متخاصم طبقاتی در دو جبهه‌ی انقلاب و ضد انقلاب صف آرائی‌های نهایی خویش را شروع نموده‌اند و هر طبقه برای کسب قدرت سیاسی راهکار خود را نه تنها اعلام بلکه عملی می‌کند.

به دیده ما رفقای رهبری حزب روی مسائل مرتبگی که با کشتار دهه 60 و کشتار 67 و دادخواهی مرتبط با آن تمرکز یافته است آچمز شده‌اند و در مقابل آن خلع سلاح شدند!

ما معتقدیم چنین آچمز شدنی، پایه در جمع‌بندی ناصحیح و سطحی از چنان مقاومت، مبارزه و دفاع از آرمان و خواست تا آخرین نفس در مقابل نظام جمهوری جهل و جنایت اسلامی دارد و بر خلاف وادادگانی که ظرف 24 سال گذشته عرصه‌ی گفتار جمع‌بندی را با گفتمان ناصحیح "اساسا مبارزه و مقاومتی وجود نداشت" در این زمینه بدون رقیب تحت تسلط خویش در آورده‌اند و همچنین ریشه در تحلیل ناصحیح کلیت جنبش کمونیستی از پروسه‌ی ادامه مبارزه آنان تا کشتار سال 67، مقاومت و پایداری، دفاع از آرمان و خواسته‌های زندانیان سیاسی کمونیست دهه شصت و کشتار هولناک سال شصت و هفت دارد و اینکه جنبش کمونیستی ظرف 24 سال گذشته نتوانست به این جمع‌بندی صحیح برسد که اتفاقا تحت تاثیر مبارزه و مقاومت و بحث‌های زندانیان کمونیست سر موضعی آن دهه، در جمع بندی‌های اولیه و ناپخته و غیر سنتز شده‌ی زندانیان کمونیست (با وجود محدودیت‌های اساسی از اینکه در خارج از زندان چه می‌گذشت) از علل بحران حاکم و انحرافات راست شدید حاکم بر جنبش کمونیستی ایران در ابتدای انقلاب 57 چه بود، و چرا بر سر جنبش کمونیستی آن چنان رفت، و چرا باید این نظام در کلیت سرنگون شود وووو، قشر نوینی از کمونیست‌ها که با برداشته‌های مذهبی وارد مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی و زندان شده بودند، به حقانیت کمونیسم پی بردند و به کمونیسم روی آوردند! و اینکه چرا آن مقاومت و مبارزه هیچ‌گاه خاتمه نیافته است و همچنان ادامه دارد!

اما در بر خورد به دیدگاه غالب بر مرکز اسناد حقوق بشر به رهبری پیام اخوان ما معتقدیم که در اعماق ظاهرا فریبنده‌ی گفتارها و کلیه‌ی ژست‌های "حقوق بشری" اخوان، یک دستگاه فکری و پروژه‌ی خطرناک بورژوا-امپریالیستی ارتجاعی قرار دارد!

او تلاش دارد از درون ایران تریبونال هسته‌های انقلاب مخملی همه با هم‌اش را به‌وجود آورد!

برای چنان منظوری اخوان ابتدا می‌گوید:
"ایران تریبونال از لحاظ تاریخی نقش بسیار مهمی دارد که من فکر می‌کنم هسته‌های تشکیل کمیته‌های حقیقتیاب آینده در ایران دمکراتیک را در خود دارد. من فکر می‌کنم از جهات زیادی منحصر به فرد است. می‌دانم که سازمان‌دهندگان تریبونال، آن را با دادگاه راسل که در سال 1966 برای رسیدگی به جنایات جنگی آمریکا در ویتنام تشکیل شد، مقایسه می‌کنند، ولی من فکر می‌کنم این دادگاه بسیار مهم‌تر از دادگاه راسل است. دادگاه راسل توسط عده‌ای روشنفکر و فیلسوف راه انداخته شده بود که می‌خواستند افشاگری کنند، اما ایران تریبونال، دادگاه مردمی‌ست که توسط خانواده‌های قربانیان و جان به‌دربردگان از اعدام‌ها راه‌اندازی شده و وقتی به این حقیقت بازگردیم که ده‌ها هزار تن به زندان انداخته شدند، شکنجه شدند، مورد تجاوز قرار گرفتند و اعدام شدند فقط به خاطر باورهایشان، درمی‌یابیم که میلیون‌ها ایرانی وجود دارند که از این خشونت‌ها تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. میلیون‌ها تن از مردم ایران خواهان عدالت هستند، بنابراین این تریبونال واقعا از طرف مردم ایران حرف می‌زند. آنچه که قربانیان می‌گویند این است که ما فقط قربانی نیستیم، ما دیگر نمی‌خواهیم ساکت بمانیم و طالب عدالت هستیم و شما نمی‌توانید جلوی این خواست عدالت خواهانه‌ی ما را بگیرید." (تمامی تاکیدها از ماست)

تمرکز او بر تاریخ سازی خاصی برای اجرای راهکارش از طریق ایران تریبونال است.

با این هدف او ابتدا مردم ایران را متهم می‌کند که "حتا تاریخ خودشان را هم نمی‌دانند". اما هدف حقیقتی سیاسی (!) که اخوان می‌خواهد به "مردم ایران" حقه کند، چیزی جز جا اندختن "فرهنگ خشونت پرهیز" برای برقراری "عدالت خشونت پرهیز" یا "عدالت انتقالی" در کارزار

ایران تریبونال به عنوان "هسته‌های تشکیل کمیته‌های حقیقتیاب آینده در ایران دمکراتیک" نمی‌باشد. آزادی‌خواهان واقعی، انقلابیون و به ویژه کمونیست‌های انقلابی بر خلاف آنارشیست‌ها و فرمیست‌ها معتقد نیستند که انقلاب اجتماعی و به وجود آوردن یک جامعه‌ی نوین، یعنی انتقام‌گیری از یک نظام یا از جناحی از هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی، برای تغییر شکل حکومتی و دست به دست شدن از یک حکومت دست‌نشانده به حکومت دست‌نشانده نظام سرمایه‌داری- امپریالیستی دیگر.

دیدگاه کمونیسم انقلابی از انقلاب اجتماعی چیست؟

پایه و اساس درک کمونیست‌های انقلابی برای ایجاد جامعه نوین بر متن انقلاب کمونیستی، چنین است که به قول مائو "زمانی‌که ابزار ناامید می‌شوند، از طریق مردم سخن می‌گویند."

مفهوم دیالکتیکی صحیح و علمی این حرف مائو این است که زمانی‌که روابط تولیدی به غل و زنجیر و مانعی برای رشد نیروهای مولده مبدل می‌شوند، و زمانی‌که روبنای سیاسی احتیاج به تغییر برای تکامل نیروهای مولده دارد، پس امکان انقلاب برای تکامل کیفی آن تضادها بیشتر شفاف و بیان می‌شود. نیاز به تغییر کیفی، بیشتر می‌شود و امکان آن نیز به‌طور کیفی بیشتر می‌شود. این به غل و زنجیر کشیدن‌های نیروهای مولده، به‌ویژه توده‌ها را شامل می‌شود و انقلاب به‌صورت راهکار متمرکز و اساسی، بر متن مبارزه برای تسخیر قدرت سیاسی به‌وسیله‌ی طبقه‌ی پویا که نماینده‌ی روابط تولیدی نوین می‌باشد و می‌تواند "غل و زنجیر" را در هم شکند و نیروهای مولده را آزاد سازد، به وقوع می‌پیوندد.

این که چرا ما نیاز داریم قدرت سیاسی (دولتی) را تسخیر کنیم، به دلیل دست‌یابی به توانایی برای دگرگون کردن جامعه در شالوده‌ی اقتصادی‌اش و در روبنایش، و همه روابط تولیدی‌اش و روابط اجتماعی‌اش، کلیه‌ی خصوصیات سیاسی، نهادها و ساختارهای جامعه و فرهنگ تفکر مردم می‌باشد. تمامی آنچه باید انجام شود در این مساله کلیدی تمرکز می‌یابد که چه طبقه‌ای، قدرت دولتی (سیاسی) را به‌دست خواهد آورد و این به خصوصیت قدرت سیاسی، که نه تنها به‌طور کلی و یا انتزاعی مرتبط است با این‌که در اختیار چه نیرویی است، بلکه خصوصیت آن قدرت دولتی چیست و این‌که چنان قدرت دولتی در خدمت و پیشبرد چیست.

گفته‌ی مائو را یک بار دیگر به ساده ترین شکل بیان می‌کنیم. هنگامی که تضاد بین نیروها و روابط تولیدی، و بین پایه و روبنا به شدت مطرح می‌شود، مردم به آن آگاه می‌شوند. مردمی که به جلوی صحنه می‌آیند، نمایندگان طبقه‌ای می‌باشند که نشان‌دهنده‌ی توانائی رها شدن از قید نیروهای مولده کهن و آزادسازی آن‌ها می‌باشند و در تضاد با طبقه‌ای می‌باشند که روابط تولیدی کهن و روبنای قدیمی را نمایندگی می‌نمایند، که هم اکنون به عنوان غل و زنجیر بر نیروهای مولده عمل می‌کنند، به خاطر آن‌که چنان نیروهای مولده ای آن‌چنان رشد کرده اند که در برابر پوسته‌ی بیرونی آن فشار وارد می‌کنند، همان‌گونه که مارکس به آن (**پوسته بیرونی و محدودیت ها**) اشاره نمود، یعنی نیروهای مولده و روبنای کهن. این دقیقاً همان چیزی است که باعث می‌شود امکان وقوع انقلاب در یک مفهوم اساسی و عمیق به وجود آید و آنان که به این آگاهی، به‌ویژه در این دوره می‌رسند، نه تنها تبدیل به رهبری آگاهانه انقلاب و گسست با کلیت خصوصیات جامعه کهن- از جمله سرمایه‌داری- می‌شوند؛ بلکه فراتر از آن، با تمام اشکال قبلی که به طبقات و به استثمارگران و استثمارشدگان، ستمگران و ستمدیدگان، تقسیم شده است، گسست می‌نمایند. این است مفهوم انقلاب کمونیستی برای نیل به هدف نهایی (جهان کمونیستی).

بنابراین حال که راهکار کمونیست‌ها برای ساختن جنبش انقلابی توده‌ای، مبارزه با قدرت دولتی حاکم، و دگرگون کردن میلیون‌ها نفر برای سرنگونی جمهوری اسلامی و کسب انقلابی قدرت سیاسی بر متن دیدگاه کمونیسم انقلابی را تا حدی روشن نمودیم، باید گفت که آقای اخوان بسیار با برنامه و تعمداً آنارشیسم (و برنامه‌ی انتقام‌گیری این دیدگاه ناصحیح خرده بورژوازی عاصی شده از اوضاع کنونی) را با برنامه کمونیسم علمی و کمونیست‌های انقلابی قاطی می‌کند!

اما آقای اخوان و پروژه‌ی امپریالیستی‌اش برای اجرای راهکار نوع خاص بورژوازی امپریالیستی (انقلاب مخملی) از طریق کارزار ایران تریبونال (به یاد داشته باشیم که اخوان می گوید: "ایران تریبونال از لحاظ تاریخی نقش بسیار مهمی دارد که من فکر می‌کنم هسته‌های تشکیل کمیت‌های حقیقتیاب آینده در ایران دمکراتیک را در خود دارد")، با به دست آوردن فرصت مناسب با ورود به کارزار، به شرکت کنندگان (خانواده‌های جانفشانان دهه 60 و کشتار

سال 67، و همچنین جان به در بردگان کشتار سال 67) در ایران تریبونال و " میلیون‌ها ایرانی ... که از این خشونت‌ها تحت تأثیر قرار گرفته‌اند."، با دامن زدن به تضاد دو نسل و با به کار بردن سیاست تضاد بینداز و حکومت کن، چنین می‌گوید:

"تنها امید من جامعه‌ی مدنی‌ست. فضایی که نسل جدید در ایران ایجاد کرده‌اند. فضای گفت‌وگو و پرهیز از خشونت، فضای حقوق بشر بدون در نظر گرفتن باورهای سیاسی و مذهبی و من فکر می‌کنم بیشتر این جنگ و دعواها مثل همین تهمت‌ها، در میان نسلی‌ست که دیگر دارد از بین می‌رود. نسل جدید دیدش متفاوت است." (4)

اخوان از "نسل جدید" صحبت می‌کند! و با چنان چرخ قلم سریع، همه جوانان نسل جدید ایران را به داشتن عقاید یکسان برای ایجاد کردن "فضای گفت‌وگو و پرهیز از خشونت، فضای حقوق بشر...". در نظر خوانندگان مطبوعش رقم می‌زند! ابتدا باید گفت که آن بخش از "جوانان نسل جدید ایران" مورد نظر آقای اخوان چیزی غیر از "اطاق فکری" طرفداران رهبری موسوی-کروبی معتقد به "پرهیز از خشونت" نیست که در زمان مبارزات توده‌ای بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال 1388 ایران، با تمام قوا سعی نمود از توهمات جوانان عاصی و تحت ستم و بدون آینده به خیابان آمده، استفاده نماید و مارک سبز "یا حسین، میر حسین" (!) را بر این جنبش بکوبد! اما علیرغم تمامی راهکارهای "خشونت پرهیز" این ستاد فرماندهی ارتجاعی، همین جوانان بانگ زدند "موسوی یک بهانه است، کل نظام نشانه است!" که ملاً نتیجه آن تحمیل تسلیم طلبی، سازش و به هرز بردن آن مبارزات برای رفع بحران گریبان‌گیر کلیت نظام جمهوری اسلامی و باز گرداندن "دوران طلایی امام خمینی" به‌خصوص در اوج آن مبارزات در عاشورای 88، از طرف "اطاق فکر" اصلاح‌طلبان حکومتی بود و بس! نتیجه‌اش ادامه قتل و کشتار، تجاوز جنسی، نقض بیشتر حقوق بشریت ستم‌کش، شکنجه و اعدام و زیر پا گذاشتن حقوق جوانان زن و مردی که از طرف کل نظام جمهوری اسلامی با همکاری موسوی و کروبی و اطاق فکری ارتجاعی سبزشان بود و بس!

در نتیجه ما بر خلاف فرمایشات سبزاللهی آقای اخوان معتقدیم که حساب اطاق فکری و ستاد فرماندهی "جنبش سبز یا حسین، میرحسین" را باید از حساب نسل جوان جدا نمود! و اگر جنبش معتقد به آرمان و خواست‌های نسلی انقلابی خواستار تعیین تکلیف نهایی با نظام جمهوری اسلامی (با هر جناح و دسته‌اش) که در دهه 60 و سال 67 قتل عام شد،

و از منظر اخوان "دیگر دارد از بین می رود"، آن جنبش را قاطعانه رهبری کرده بود و رهبریش در دست انقلابیون کمونیست همان نسل بود، ما امروز با شرایط دیگری روبرو بودیم! و امروز مجبور به پاسخ‌گویی به وکیل فتنه‌انگیز و شماطه‌گری دست‌چندم "حقوق بشری" که پروژه انقلاب مخملی امپریالیستی‌اش را در مخالفت با آرمان و خواست جانب‌باختگان و از جان بدر بردگان که چیزی مگر سرنگونی انقلابی و قهرآمیز نظام جمهوری جهل و جهالت اسلامی و استقرار جامعه‌ای سوسیالیستی نیست، نبودیم!

امروز به خاطر نظرات ناصحیح راست و ندانم‌کاری‌های حزبی که تمامی همت‌اش را صرف همکاری و همیاری پروژه‌ی انقلاب مخملی تحت لوای "تقویت این مبارزه عادلانه" کرده است، نباید در چنین موقعیتی قرار می‌گرفتیم و ساعت‌ها و روزها از وقت خویش را صرف نشان دادن ماهیت دیدگاه بورژوا-امپریالیستی اخوان، مبارزه با گرایش‌ها سازش‌طلبانه‌ی آن حزب نمودیم!

ما از چنین نقدی متأسف نیستیم! آن‌را بخشی از وظیفه‌ی کمونیستی خویش برای رسیدن به هدف نهایی می‌دانیم. اما با گرایش راست نویسندگان "نوشته حاضر" در بال و پر دادن به دیدگاه اخوان شدیداً مخالفیم و معتقدیم که این حزب با هیچ توجیهی نمی‌تواند به چنین روندی که انشقاق و توهم کلانی را نه تنها در بدنه‌اش بلکه هم‌چنین در جنبش کمونیستی به وجود آورده است، ادامه دهد و نمی‌تواند هم ادامه دهد.

اخوان در ادامه‌ی توضیح سیستم فکری بورژوا-امپریالیستی‌اش می‌گوید:

"رژیم از حقیقتی می‌ترسد که در خاوران دفن شده. حتا اخیراً بعد از 25 سال از گذشت اعدام‌ها با بولدوزر گورهای خاوران را زیر و رو کرد زیرا که از اسکلت‌های قربانیان نیز می‌ترسد. این همچنین به ما قدرت حقیقت را نشان می‌دهد، زیرا به محض این که مردم ایران حقیقت را بفهمند، خواهان عدالت می‌شوند. برای همین ایران تریبونال به موفقیت خارق العاده‌ای دست یافته، زیرا در درجه‌ی اول توانسته گروه‌های مختلفی را گرد هم بیاورد که در غیر این صورت باهم همکاری نداشتند، و باور مشترکشان حقوق بشر است. آن‌ها تفاوت‌ها را در اینجا به کناری گذاشتند و برای حقوق بشر مبارزه کردند. دوم این‌که ما پوشش رسان‌های بسیار خوبی را دریافت داشتیم، نه تنها در میان رسانه‌های فارسی زبان، بلکه در بین رسانه‌های انگلیسی زبان مثل تایمز لندن، هافینگتون پست،

گاردین، اکونومیست و ... و تقریباً همه‌ی رسانه‌های فارسی زبان حتا رسانه های دولتی ایران به این موضوع پرداختند. بنابراین الان میلیون‌ها نفر در ایران می‌دانند که در دهه‌ی 80 (شصت خورشیدی) هزاران تن در ایران اعدام و شکنجه شده‌اند و **این اولین قدم است برای ایجاد جنبش اجتماعی عدالتخواهی**. ما الان گروه‌های مختلفی داریم مثل مادران عزادار، مادران پارک لاله، و ... که خواهان پاسخ‌گویی هستند." (4) (کلیه تاکیده‌ها از ماست) بله به دیده‌ی اخوان **"این اولین قدم است برای ایجاد جنبش اجتماعی عدالت خواهی!"** و ایجاد جنبش اجتماعی عدالتخواهی چیزی به‌جز ایجاد انقلاب مخملی با تکیه بر نسل جدید (بخوان اطاق فکری و ستاد فرماندهی سیاسی جنبش سبز) برای ایجاد کردن **"فضای گفت‌وگو و پرهیز از خشونت، فضای حقوق بشر...!"**

اما در بخش **"ایران تریبونال: دادگاه نمادین راسل یا عدالت انتقالی؟"**، **"نوشته حاضر"** مطالب ناصحیحی عنوان شده است که سعی می‌کنیم به آن بپردازیم: می‌بینیم که در این بخش رفقای نویسنده **"نوشته حاضر"** باز با دید غیر دیالکتیکی و منتج از مطلق‌گرایی محض حکمی صادر می‌کنند که نتیجه‌ی عملی‌اش نادیده گرفتن اصل قبلی‌شان است که عنوان می‌کند **"اگر جنبش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، آگاهانه با این کشش‌های سیاسی و ایدئولوژیک مقابله نکنند می‌توانند تبدیل به ذخیره‌ی این یا آن نیروی ارتجاعی و امپریالیستی شوند."** ولی باز با تناقض‌گویی عنوان می‌کنند **"مساله این است که آیا ایران تریبونال به ابزار آگاهی بخشی نسبت به ماهیت جنایتکارانه‌ی نظام جمهوری اسلامی بدل می‌شود؟ به ترسیم خطوط و مختصات جامعه‌ی بنیاداً متفاوت و واقعاً نوین آینده کمک می‌کند؟ یا که تبدیل به یکی از آن نهادهای شناخته شده‌ای می‌شود که در چارچوب گفتمان «پرهیز از خشونت» میانجی‌گر گذشته‌ی هولناک و آینده‌ای نه ماهیتاً متفاوت با گذشته است؟ البته مجهز به «توصیه‌های حقوقی» برای «انتقال از یک رژیم به رژیم دیگر»!**

آنچه را که این رفقا نمی‌بینند و در واقع به خاطر مفاشات با دیدگاه ارتجاعی **"مرکز اسناد حقوق بشر ایران"** پیام اخوان نمی‌توانند بینند، دقیقاً همین نکته **"پرهیز از خشونت"** پیام اخوان، به عنوان ستاد فرماندهی سیاسی عمل کردن و تبدیل شدن ایران تریبونال به **"یکی از آن نهادهای شناخته شده‌ای"** که **"در چارچوب گفتمان «پرهیز از**

خشونت» میانجی‌گر گذشته‌ی هولناک و آینده‌ای نه ماهیتا متفاوت با گذشته است" می‌باشد. (به مصاحبه اخوان با شهروند رجوع کنید).

رفقا از خواب غفلت بیدار شوید! و این توجیهات غیر علمی و ناصحیح خود را به کنار بگذارید! ایران تریبونال بعد از ورود مرکز اسناد حقوق بشر ایران به "یکی از آن نهادهای شناخته شده‌ای... که در چارچوب گفتمان «پرهیز از خشونت» میانجی‌گر گذشته‌ی هولناک و آینده‌ای نه ماهیتا متفاوت با گذشته" را در دستور کارش قرار داده است.

به دیده‌ی ما "پرهیز از خشونت" پیام اخوان یک حلقه‌ی غیر مجزا و غیر انتزاعی از مجموعه حلقه‌های زنجیره‌ی کل سیستم فکری یا خط سیاسی و ایدئولوژیک "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" می‌باشد که با دقت به هم بافته و در هم تنیده شده است و همین حقیقت عینی آشکار است که این مرکز و پیام اخوان به عنوان مهره‌ی نفوذی در تریبونال را در کنار دریافت کمک‌های مالی مرکز از نهادهای هار امپریالیستی را بسیار خطرناک ساخته است و به عنوان یک پروژه‌ی امپریالیستی آن‌را به وجه خاصی از دیگر مراکز "حقوق‌دانان و سیاستمداران فعال در عرصه‌ی «عدالت انتقالی» متمایز می‌کند و به قول رفقای کمیته‌ی کاری کارزار ایران تریبونال واحد نیروژ - منحل شده در 10 سپتامبر 2012 :

"آیا نباید گفت که تیم دادستانی و کمیسیون دروغ‌یاب به رهبری اخوان، پس از "تخلیه روانی" (واژه‌ای که آقای اخوان در مصاحبه‌اش با روزنامه شهروند بارها به کار گرفته است) شاهدان، قصد آن دارد که آن‌ها را در آینده‌ی چیره شدن (!) "حکومت قانون" (با وساطت نظام امپریالیستی جهانی) بر ایران و ادار به محکوم کردن خشونت (محکوم کردن مبارزه‌ی قهر آمیز برای داغان کردن ماشین دولتی نظام جمهوری اسلامی) و تشویق آن‌ها برای پذیرش اعطای "دمکراسی" با همکاری دول غربی، نماید!" (11)

حزب کمونیست ایران (م.ل.م) و پیام اخوان!

قبل از ورود به این مبحث چند نکته را برای طرح متدلوژی مان با خوانندگان مطرح می‌کنیم.

در این بخش اسامی افراد آورده شده است. این به مفهوم حملات شخصی نباید تلقی شود. و در این بخش ما به نقش افراد برای باز کردن پای پیام اخوان به جنبش "چپ" برخورد شده است. این ارتباطی با متدلوژی قدرت طلبانه و سرکوبگرانه ای که از طرف رهبری حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در برخورد به منتقدین هوادار و فعال حزب برای عدم پاسخگویی شان به مسائل کلیدی و نقدهای اصولی که از کانال تشکیلاتی ابتدا به ساکن مطرح شده است، ندارد. بلکه ضرورت طرح اسامی و نقش افراد به خاطر آن است که آن افراد نقش مشخصی در قوت بخشی و تئوریزه کردن گرایش راست درون حزب داشته اند. و به خاطر اینکه این افراد در جلسات علنی توده ای با پیام اخوان شرکت کرده اند و چیزی نیست که از چشم توده های تحت ستم و استثمار شده و جنبش کمونیستی پنهان باشد، برای پاسخگویی رهبری به چنین مشکلات مشخصی (نقش افراد و رفقای همچون شهرزاد مجاب) که به دیده ی ما در تقویت روند گرایش به راست حزب تاثیر به سزائی داشته اند، آنرا طرح کرده ایم.

ولی ما معتقدیم که نقد خط سیاسی و ایدئولوژیک برای نیل به هدف نهایی بطور علنی و به خاطر اینکه توده های ستمدیده و استثمارشونده بتوانند از این مسائل آگاه شوند، در این بحث حیاتی شرکت خلاق نمایند و به پروسه دستیابی و تبیین خط صحیح کمک کنند، نیاز است از آنها پنهان نمایند.

در عین حال تبلیغات قدرت طلبانه رهبری حزب برای خفه کردن صدای منتقدین که از طریق نقد اصولی و شرافتمندانه و با حفظ اصل تشکیلاتی سانترالیسم دمکراتیک مطرح شده است، با نسبت دادن و چسباند مهر انحلال طلبی در میان اعضاء و هواداران، نشان دهنده ی متدلوژی تنگ نظرانه و اربابگراییانه ی مرتبط با گرایش راست اکونومیستی-رویزیونیستی است که رهبری برای فرار از پاسخگویی به نقد ها اتخاذ کرده است. ما معتقدیم که مقهور چنین متدلوژی ناصحیح رهبری حزب نباید شد، و با اتکا به شرافت کمونیستی و متدلوژی صحیح که از ضرورت مبارزه سیاسی ایدئولوژیک ناشی میشود، نیاز است به دام چینی ترندهایی نیافتیم.

رهبری حزب می تواند به متدلوژی ناصحیح خویش همچون گذشته ادامه دهد. صدای منتقدین اصولی را با برجسب زدن

مهر انحلال طلبی به منتقدین با استفاده از متدلوژی ناصحیح را خفه سازد و در یک نبرد تن به تن فرسایشی در نشست های خصوصی با منتقدین را خفه سازد، و در نهایت با حذف آن افراد زندگی ناسالمی را بر حزب تحمیل نماید. اما ما نیز با سبک و متدلوژی صحیح خود تلاش داریم وارد این مبارزه شویم.

آنها به سبک و با متدلوژی خود و ما به سبک و با متدلوژی خود..... تاریخ در مورد همه ما قضاوت خواهد کرد... و ما بر آنیم که با جهت گیری درست در سمت و مسیر صحیح حرکت نماییم.

بنا بر این قصد ما این است که این دایره ابطال را بشکنیم و با طرح سوالات و نقد خط سیاسی- ایدئولوژیک حاکم بر رهبری حزب به میان توده ها انقلابی و نسل جوان کمونیستی که می خواهد به پروسه تبیین تئوری انقلاب کمونیستی کمک نمایند، رویم. با این توضیحات نقد خویش را ادامه می دهیم...

موقعی که رفقای رهبری حزب کمونیست ایران (م.ل.م) تصمیم گرفت که در کنار پیام اخوان در جلسه ی "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت" مونترال شرکت خلاق نماید، بدیهی است که نمی تواند یک نقد رادیکال و ریشه ای از دیدگاه غالب بر "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" و پیام اخوان انجام دهد. بدیهی است که زمانی که رهبری این حزب معتقد نیست که پیام اخوان آگاهانه برای پیشبرد منافع امپریالیسم جهانی و به ویژه امپریالیسم آمریکا از نهاد امپریالیستی ان. ئی. دی. یا " سازمان ملی برای تحقق دمکراسی " که بودجه اش از طرف دولت آمریکا تامین می شود و از دولت امپریالیست کانادا سالهاست کمک مالی می گیرد، اخوان بلافاصله به مهره ی آنها مبدل می گردد، و حزب چشم خود را بر این حقیقت فرو می بندد، سخن گفتن از " اگر جنبش های عدالت طلبانه و آزادی خواهانه، آگاهانه با این کشتارهای سیاسی و ایدئولوژیک مقابله نکنند می توانند تبدیل به ذخیره ی این یا آن نیروی ارتجاعی و امپریالیستی شوند." یک حرف پوچ و فریبنده بیش نیست و این نشان می دهد که این حزب نیز مثل بسیاری از احزاب و سازمان هایی که سالهاست از دول امپریالیستی کمک مالی دریافت می کنند هیچ اشکالی نمی بیند و آنرا صحیح می داند.

پس سوال این است اگر پیام اخوان با به وجود آوردن "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" (به عنوان ستاد رهبری سیاسی ایران تریبونال) و همکاری جریان‌های مماشات طلب دیگر خط سیاسی و ایدئولوژیک کارزار را تعیین می‌کند، چرا این حزب مشکلی با این روند ندارد؟ و چرا حاضر شده است با شگردهای غیر کمونیستی به آهستگی (و بدون سرو صدا) از کنار این مسأله‌ی حیاتی و تعیین کننده بگذرد؟

چرا رهبری حزب به روی خویش نمی‌آورد که با شرکت خانم شهرزاد مجاب از نظریه‌پردازان و سخن‌گویان این حزب (از جمله شرکت ایشان در جلسه دوم پالتاکی به مناسبت سی‌امین سالگرد قیام سربداران در آمل که در مورد تزه‌های این حزب در باره جنبش زنان صحبت نمود) در جلسه‌ی مشترک سال 2010 با پیام اخوان در جمع ایرانیان تورنتو برای اولین بار پای اخوان به جنبش "چپ" ایران کشیده شد؟ و در حقیقت آیا نباید گفت که این حزب از طریق یکی از سخن‌گویانش و با تایید رهبری‌اش بود که پیام اخوان را به جنبش "چپ" ایران معرفی کرده است! آیا حزبی که دیگران را به پشتیبانی از جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی متهم می‌کند (هیئت اجرایی راه کارگر!) نباید کارنامه لیبرالی و دیدگاه بورژوازی مآب‌هاش را در مورد خرسندی و شادباش خویش از خانم شیرین عبادی در تورنتو را به فاصله‌ی کمی از اهدای جایزه صلح نوبل به این سرکرده‌ی جنبش اصلاحات حکومتی و اهداء شند سرخ از طرف خانم شهرزاد مجاب به عبادی را زیر ذره‌بین بگذارد؟

آیا این چنین نیست که رهبری حزب که خود بخشی از دامن زدن به توهم توده ای مردم نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی بوده است، در مقامی قرار دارد که دیگران را به زیر ذره بین ببرد؟

آیا حزبی که به تایید و درخواست رهبریش یکی از سخن‌گویانش را فعالانه به شرکت در جلسه "یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت" مونتreal که سخنران اصلی‌اش پیام اخوان بود، تشویق می‌کند، در مقامی قرار دارد که بتواند به دیگران انتقاد کند که "اگر چه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر - هیئت اجرایی) به ظاهر طرفدار «قطب سوم» است. اما سیاست «نه به امپریالیست‌ها نه به جمهوری اسلامی»، برای آنان به معنای «نه بیشتر» به امپریالیست‌هاست." ؟ اگر "سیاست «نه به امپریالیست‌ها نه به جمهوری اسلامی»، برای راه کارگر به معنای «نه بیشتر» به امپریالیست‌هاست."؛ آیا سیاست رهبری حزب (نویسنده گان "نوشته حاضر") هم آری بیشتر به

پیام اخوان و راهکار مرکز اسناد حقوق بشر ایران و پروژه ی امپریالیستی نمی باشد!
ما عمیقا معتقدیم که سیاست رهبری حزب (نویسنده گان "نوشته حاضر") تقویت و آری بیشتر به پیام اخوان ، و تایید راهکار مرکز اسناد حقوق بشر ایران به عنوان یک پروژه ی امپریالیستی در ایران تریبونال است!

رهبری حزب اگر می‌خواهد بر مبنای متدلوژی علمی، دیدگاه و عملکرد سازمان‌های دیگر را نقد ریشه‌ای نماید باید ابتدا تکلیف خویش را با پروژه‌ی امپریالیستی انقلاب مخملی اسناد حقوق بشر روشن کند، تا بتواند از تناقض‌گویی‌های غیر کمونیستی و متدلوژی که با اخلاق کمونیستی شباهتی ندارد، رها شود! این حزب با چنان سابقه‌ای نمی‌تواند خود را در مقام "مجمع تشخیص مصلحت" جنبش کمونیستی ایران، برای اعتبار بخشیدن بر نقدهای سکتاریستی و "حق فقط به جانب من است" (به پلمیک‌های سکتاریستی، با دید و خط ناصحیح این حزب با رفقای آذرخش رجوع کنید) با حرکت‌های سازشکارانه و لیبرالی خود، و کوبیدن مخالفین خویش قرار دهد.

رفقای رهبری حزب تا زمانی‌که با گرایش راستروانه‌ی و اکونومیستی-ریوزیونیستی خویش در برخورد به ایران تریبونال مرزبندی و گسست قاطع نکنند، نمی‌توانند نیروی رهائی‌بخش بشریت باشند!

مهم نیست که دیگران چه می‌گویند. مهم این است که کمونیستها و بویژه مائوئیستها حتی یک روز هم از توده‌ها دنباله‌روی نکنند و به اکونومیسم و رویزیونیسم در نغلطند!

و بقول مارکس هدف شرح اوضاع و جهان نیست، بلکه تغییر آن مد نظر است.

مهم نیست ما چقدر حرف‌های خوب و علمی می‌زنیم، باید قلبمان را برای انجام آن کار بگذاریم.

کمونیست‌ها و بویژه مائوئیستها نباید مقهور پیامد‌های تصادفی همچون کارزار ایران تریبونال شوند و از سمت‌گیری استراتژیک کمونیسم علمی منحرف شوند!

به عبارت دیگر متدلوژی کمونیستها در شرایط برآمد تصادفات و حوادث غیر قابل پیش‌بینی در مبارزه طبقاتی نباید این باشد که با اتخاذ سیاست‌های ناصحیح اکونومیسم-رویزیونیسمی عنان رهبری و جهت‌گیری کمونیستی

را از دست دهند و مبارزه توده ای برای نیل به هدف
نهایی را منحرف نمایند.

آری رفقا، ما و به ما آموخت: با دیدگاه سنتی، ایده
آلیستی و شیوه های قبلی را نباید و نمی توانیم به کار
ببندیم و وارد میدان جنگ مبارزه شویم!
همه این ها بر می گردد به اینکه ما چه می خواهیم! چه
هدفی داریم و با چه استراتژی و چه متدلوژی به آن هدف
می خواهیم برسیم!

مارکس به ما آموخت: ما باید خواهان تغییر و تحول ریشه
ای باشیم و به آن عمل کنیم. این در وحله اول به خودمان
بر می گردد و در مورد کمونیستها بیش از هر جریان باید
صدق کند! بنا بر این هر گروه و حزب کمونیستی از جمله و
بویژه رفقای رهبری حزب کمونیست ایران (م . ل . م) با
دامن زدن به یک انقلاب فرهنگی درونی باید همه آن
چیزهایی را که به دیگران ربط میدهند (در راس آن گرایش،
دیدگاه و جهت گیری اکونومیسمی-رویزیونیسمی) و در
خودمان (حزب!) هم وجود دارد، از میان بر دارند.
این ارتباط دارد با اینکه آیا ما خواهان آب بازی و
رقیق و رقیق کردن راه و هدف و استراتژیکمان هستیم یا
نه!؟

سخن آخر!

بیست و چهارمین سالگرد مقاومت و پایداری زندانیان دهه
شصت و کشتار دسته جمعی سال 67 را در شرایطی برگزار می
کنیم که از یک سو نیروهای چپ و انقلابی در نبود یک ستاد
رهبری انقلابی در پراکندگی و تشتت نظری به سر می برند،
و از سوی دیگر در زمانی که نظام جمهوری جهل و جنایت
اسلامی در سراشیب فروپاشی اقتصادی - سیاسی عمیقی قرار
گرفته است، یک بار دیگر نظام سرمایه داری-امپریالیستی
جهانی با طرح ها و آلترناتیو سازی های ارتجاعی از
طریق متحد نمودن نیروهای ضد انقلابی و ارتجاعی همچون
انقلاب 57، قصد به کجراه بردن مبارزات زحمتکشان و
فرودستان ایران دارد.

خون هایی که در دهه 60 به زمین ریخته شد و سرهایی که در سال 67 به چوبه های دار سپرده شد، بیهوده نبود. ایستادگی ها و فداکاری ها و مبارزاتی جانانه ی انقلابیون و کمونیستها توانست ستون های نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران به لرزه در آورد و کلیت این نظام ستم و استثمار را به چالش انقلابی بگردد و بذره های ادامه مبارزه و پایداری را در نسل جوان در میان زحمتکشان، زنان و دانشجویان و خلق های تحت ستم بکارد و آبیاری نماید.

امپریالیستها، سازمانها و نهادهای "حقوق بشری" شان در دهه شصت با سکوت معنی دارشان رضایت و حمایت شان را از چنان جنایتی بیان نمودند. حمایت نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی از آن جنایت به منزله چراغ سبزی برای به زیر آب کردن سر انقلاب و تعیین تکلیف نهایی صف انقلاب و ضد انقلاب بود. واقعیت این است که از میان برداشتن بهترین و آگاه ترین فرزندان آزادیخواه، انقلابی و کمونیست ایران در دهه 60 و کشتار هولناک سال 67 به منزله از میان برداشتن نیروی آگاه، مصمم و رهبران آینده نسل نوینی از انقلابیون بود که خود در جریان مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک توده ای درون زندان (در جمع بندی از دستاوردها و خطاها و رسیدن به یک سنتز نوین با تمام محدودیتهای تئوریک و متدلوژیک غالب بر کل جنبش کمونیستی و عدم دسترسی به منابع تئوریک و اخبار جنبش کمونیستی بین المللی) در پروسه تبدیل شدن به رهبران جنبش کمونیستی قرار گرفته بودند، گزینه ای برای "تعیین تکلیف قطعی" با انقلاب به خاطر هموار ساختن پیشبرد سیاست نئولیبرالی خصوصی سازی بازار آزاد نظام سرمایه داری-امپریالیستی جهانی از طرف جمهوری اسلامی بود! (12)

امروزه ما همچنان شاهد آنیم که نظام امپریالیسم جهانی در زمینه کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت ساکت ننشسته است. زیرا می داند کشتار هولناک زندانیان سیاسی دهه 60 آنچنان واقعه ای مهم است که پاشنه آشیل جمهوری اسلامی می باشد و در تاریخ مبارزات انقلابی و کمونیستی ایران

برای همیشه ثبت شده است. برای همین با آلترناتیوسازی از جمله در زمینه مشخص امر دادخواهی بازماندگان زندانیان سیاسی و خانواده های جانبختگان دهه شصت و کشتار دسته جمعی سال شصت و هفت تلاش مذبوحانه ای را با نفوذ در و تغذیه ایران تریبونال (از طریق اطاق فکری به رهبری پیام اخوان و شرکاء) با اتکاء به سیاست و راهکار انقلاب مخملی "پرهیز از خشونت" دامن زده است تا از دادخواهی انقلابی و رادیکال میلیونها نفر از خانواده های بازماندگان جانبختگان با سیاست "عدالت انتقالی" (بخوان سیاست صدور دمکراسی نوع آمریکایی!) بر بستر تغییر رژیم، جلوگیری نماید.

اگر در دهه 60 ضرورت های منافع استراتژیک نظام امپریالیسم جهانی ایجاب می کرد از جنایت علیه بشریت جمهوری اسلامی با کشتار زندانیان سیاسی حمایت نماید، اما امروز ما شاهد آنیم که ضرورتهای استراتژیک نوین امپریالیسم چیز دیگری می طلبد و با نفوذ مهره های پنهان و آشکار خویش همچون نهاد امپریالیستی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" اخوان و شرکاء و گروه های مماشات طلب ضد انقلابی متحد شده در کارزاری شوم، قصد دارد که جنبش انقلابی و کمونیستی ایران را به دنباله منافعش در یک دادگاه نمایشی تبدیل نماید. و با کشاندن بخش زیادی از کمونیستها در یک میدان تنگ، از راهگشائی رادیکال کمونیستی برای برون رفت جنبش کمونیستی از بحرانی که سرا پای این جنبش را فرا گرفته است، و هنوز کمرش از شکست مقطعی در انقلاب 57 راست نشده است، بار دیگر از پیشروی و تعیین تکلیف قطعی کمونیستهای انقلابی برای کسب قدرت سیاسی بر متن یک انقلاب کمونیستی جلوگیری کند!

روشن است این کار با توجه به تحلیلی که از نقش ایران تریبونال داده شد، نمی تواند و نباید به پیش رود! وظیفه ی همه آزادیخواهان، انقلابیون و کمونیست های انقلابی است که از افتادن به دامی که نظام امپریالیسم جهانی و نهادهای امپریالیستی گسترده اند، جلوگیری نمایند و خود عنان دادخواهی علیه نظام جنایتکار جمهوری

جهل و جنایت اسلامی را بطور مستقل و بدون اتکاء به امپریالیستها و مهره های پنهان و آشکارش را با چشم انداز کمونیسم انقلابی به دست گیرند.

این وظیفه آزادیخواهان، انقلابیون و کمونیستهای انقلابی است که از همین امروز در تقابل با آلترناتیوسازیهای امپریالیستی، دادخواهی انقلابی را علیه آمران و عاملین جنایتکار جمهوری اسلامی سازمان دهد.

چنین دادخواهی باید در راستای انقلاب کمونیستی برای ایجاد جامعه سوسیالیستی و ناظر به تحقق هدف نهایی یعنی جهانی کمونیسم باشد.

بنا بر این دادخواهی انقلابی نمی تواند با اتکاء به قدرت های امپریالیستی، نهاد های حقوق بشری امپریالیستی همچون مرکز اسناد حقوق بشر ایران به رهبری پیام اخوان ها و شرکاء به پیش رود. و هر فرد و هر نیروئی که بخواهد با راهکارهای اکونومیسمی-رویزیونیسمی و مماشات طلبانه مانع از چنین دادخواهی انقلابی و مستقل از نهادهای امپریالیستی شود، و با آن همراه شود در مقابل تاریخ مسئول است، و باید پاسخگوی اعمال و گفتارهای مماشات طلبانه خویش باشد.

باشد که این مبارزات با تجربه اندوزی از درس های پیروزی و شکست مان راه را برای سرنگونی انقلابی و قهرآمیز نظام جمهوری اسلامی و قطع نفوذ امپریالیسم جهانی در ایران برای برقراری جامعه ی نوین سوسیالیستی هموار سازد.

جمعی از هواداران و منتقدین حزب کمونیست ایران (م. ل. م) و مخالفین سیاست غالب بر کارزار ایران تریبونال یک اکتبر 2012

توضیحات و لینک ها

1- مقاله رفیق تورج مزینانی، تحت عنوان "دفاع از میهن یا دفاع از بنیادگرایان مذهبی!" که در سال 2007 نگارده شده است را در لینک زیر بخوانید:
<http://www.kargaran-iran.com/Maqale/mazinan-101.pdf>

2- برای آشنائی با نظرات حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائونیست) تحت عنوان "کارزار ایران تریبونال و مشی دادخواهی! از دادگاه راسل تا عدالت انتقالی! خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است!"

به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.sarbedaran.org/archives/etelaiye1/irantribunal14092012.htm>

3- برای آشنایی با اعلام موضع اولیه این حزب تحت عنوان " در باره ایران تریبونال" به لینک زیر مراجعه کنید:

http://www.sarbedaran.org/archives/etelaiye1/etl_iran_tribunal.htm

4- لینک مصاحبه پیام اخوان با روزنامه شهروند

<http://www.shahrvand.com/archives/31501>

جالب این است که نویسنده گان "نوشته حاضر" به روی خویش نمی آورند که پیام اخوان به همراه حدود 100 نفر از علمای حقوق (وکلاء) بین المللی، مدافعان حقوق بشر، رهبران سابق دولت، نماینده گان مجلس و فعالین ایرانی برای دمکراسی و آزادی، بیانیه ای تحت عنوان "خطر هسته‌ای، نسل کشی و نقض حقوق در ایران: پذیرش مسئولیت برای جلوگیری از خطر" تایید و امضا کرده است. از جمله افراد امضاء کننده عبارتند از: کارل گریشمن، رئیس بنیاد ملی برای دمکراسی (ان تی دی)؛ نیکولاس رستاو، مشاور رسمی سابق شورای امنیت ملی ایالات متحده و دستیار ویژه رئیس جمهور سابق رونالد ریگن و جورج بوش (پدر)؛ مارک والاس سفیر آمریکا در سازمان ملل و رئیس ائتلاف علیه ایران هسته ای؛ رامین جهانگللو، استاد علوم سیاسی و محقق در مرکز امور اخلاقی (اتیکس) در دانشگاه تورنتو و عضو سابق گروه مطالعات معاصر مرکز فرهنگی در تهران؛ نازنین افشین جم، رئیس و موسس "اعدام کودکان را متوقف کنید" و فعال حقوق بشر بین المللی؛ ووو لینک این بیانیه چنین است:

http://genocidepreventionnow.org/Portals/0/docs/2010-R2P_IRAN_EXEC_SUMM.pdf

در این بیانیه نوشته شده است:

" طومار " خطر هسته‌ای، نسل کشی و نقض حقوق در ایران " بر مبنای قوانین بین المللی - بر دو محور اصلی متمرکز شده است:

اول، شامل جامع ترین، معتبرترین شواهد و اسناد مستند در مورد دستیابی ایران به سلاح های هسته ای، تحریک دولت به نسل کشی، حمایت دولتی از تروریسم و نقض گسترده دولت در نقش حقوق مردم. دوم، این طومار (دادخواست) از کشورهای جامعه بین المللی - و سازمان ملل متحد و نهادهای بین دولتی مرتبط با آن خواسته است- توجه خود را در قبال وظایف قانونی شان برای اینکه ایران احمدی نژاد را به موجب راه حل های اجباری و کامل تحت قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل و حقوق بین الملل به طور کلی، مجبور به حساب پس دادن نماید، رعایت کنند.

5- لینک مصاحبه که حزب کمونست انقلابی آمریکا با دو دختر ویلیام کنستلر انجام داد چنین است:

<http://revcom.us/a/183/roundtable-en.html>

برای دیدن بخشی (2 دقیقه و 21 ثانیه از کل 1 ساعت و 25 دقیقه) از این فیلم مهیج و فکر برانگیز به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://disturbingtheuniverse.com>

6- لینک برنامه به عبارت دیگر: گفتگو با پیام اخوان تاریخ پخش: 29/09/2009 چنین است:

http://www.bbc.co.uk/persian/tv/2011/03/110314_hardtalk_payam_akhavan.shtml?bw=bb&mp=wm&news=1&ms3=22&ms_javascript=true&bbcws=2

رفقا چرا حقیقت را کتمان می کنید. البته که شما حتما مصاحبه اخوان با برنامه "به عبارت دیگر: گفتگو با پیام اخوان" دیده اید. و البته که این سند مشخصا بیان کننده ی این حقیقت غیر قابل کتمان است که اخوان وابسته به نهادها و دول امپریالیستی است. اما به گواه چنین سندی حتی زمانیکه اخوان بطور شفاف اعلام می کند که از نهاد امپریالیستی ان. تی. دی. و دولت کانادا کمک مالی دریافت کرده است، نویسنده گن "نوشته حاضر" با دگم اندیشی خاصی معتقد نیستند که دریافت کمک مالی از امپریالیستها به مفهوم وابستگی اوست! در نتیجه به اعتقاد ما نویسنده گان "نوشته حاضر" مشکلی با دریافت کمک مالی از امپریالیستها ندارند!

اما ما معتقدیم که دریافت کمک مالی از طرف هر شخص و جریانی به مفهوم واسیگی است. و وابستگی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" به امپریالیستها یک فاکت است. وابستگی اخوان به مفهوم تغذیه شدن کارزار توسط مرکز اسناد حقوق بشر ایران به رهبری اخوان است!

7- لینک اولین دادخواهی برای حمدی

<http://www.law.cornell.edu/supct/html/03-6696.ZS.html>

لینک ویکی پدیا- فری اینسایکلوپدیا (دایره المعارف آزاد ویکی پدیا) در مورد پرونده یاسر حمدی علیه دانالد رمسفیلد
http://en.wikipedia.org/wiki/Hamdi_v._Rumsfeld

8- برای آشنائی با نظرات این حزب و نوشته جدیدش تحت عنوان " به مناسبت سالگرد کشتار 67" به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.sarbedaran.org/archives/etelaiye1/ANNA3aug2012.htm>

توجه: هر چند این سخنرانی را خانم آناهیتا رحمانی در مونترال ونکور ارائه داده است ولی محققا و یقینا می گوئیم که تمامی سخنرانی های رسمی این حزب که از طرف هواداران در مراسم خوانده می شود از طرف رهبری حزب نوشته می شود. برای همین ما این نوشته را دیدگاه رسمی حزب می دانیم!

9- برای خواندن نقل قول زیر رجوع کنید به همان کتاب و همان بخش:

"اکنون میست‌ها به جای این‌که در شرایط غیر انقلابی به کار انقلابی بپردازند و در عین انتظار کشیدن برای وضعیت انقلابی، رسیدن آن را نیز تسریع کنند، نسخه‌شان این است: تا رسیدن انقلاب، کار رفرمیستی کنیم. اما با این شیوه نه هیچوقت انقلابی فرا می رسد و نه در جهتش کار می شود. مشخصه تمام اشکال اکنونیسم این است که به جای عمل کردن مثل یک پیشقراول، رهبری توده‌ها - آموختن از آنها و رهبری در عین آموختن - گسترش دیدگاه توده‌ها و باز کردن دید آنان نسبت به لزوم و امکان انقلاب و کار و مبارزه با توده‌ها برای اینکه مواضع انقلابی و کمونیستی اتخاذ کنند و برای اهداف رهائی بخش آن به مبارزه برخیزند، از توده‌ها دنباله روی می کند.

اکنونیسم و کلا رویزیونیسمی که به‌طور روزافزون زندگی و کار و فرهنگ حزب ما را مشخص می کرد نشانی از پراگماتیسم و امپیریسم را نیز که آن‌قدر در جنبش کمونیستی رایج است (و در موردش صحبت شد) بر خود داشت و یکی دیگر از مشخصه‌هایش اگنوستیسم در مورد اصول کمونیستی کاملا جا افتاده و حتا مسائلی چون امکان پذیر و مطلوب بودن انقلاب و کمونیسم بود. با کار ممتد تئوریک و راهگشایی‌های واقعی صدر حزب در زمینه تئوری کمونیستی به‌طور مستقیم مخالفت نمی‌شد بلکه اغلب افراد حزب به آن بی‌اعتنا بودند - برخی هم با بی‌علاقگی می گفتند «اوه چه با حال است» و بعد می‌گذاشتند در کوزه و آیش را می‌خوردند. دلیلش هم این بود که این کارهای تئوریک و گسست‌هایی که به وجود آمد هر چند برای اهداف انقلاب و کمونیسم بسیار با اهمیت اند ولی برای کسانی که غرق جهت‌گیری‌های اکنونیسمی و رویزیونیستی اند هیچ ارزش و «استفاده» ای نداشت.

در ارتباط با همین مساله‌ی بالا یکی دیگر از عناصر کلیدی «بسته‌ی رویزیونیستی» که در حزب ما این‌قدر هواخواه پیدا کرده بود این بود که کمونیسم را به عنوان یک جهت‌گیری واقعی و انقلابی - یعنی به عنوان یک جهت‌گیری که باید مداوما و پیگیرانه برای تغییر جهان به کار بسته شود و اینکه توده‌های مردم می‌توانند و باید به آن متقاعد بشوند و فعالانه برایش مبارزه کنند - نمی دانست. برعکس کمونیسم تقلیل داده شده بود به یک «سبک زندگی آلترناتیو». این دیدگاه داشت حزب را تبدیل می کرد به یکی از آشیانه‌های (niche) کم و بیش آلامد اپوزیسیون. گاهی معنی «سبک زندگی آلترناتیو» این بود که خود و دیگران را شدیداً مشغول دوییدن از این مبارزه به آن مبارزه کنند. بعضی وقت‌ها شکل دکماتیسیم از خود متشکری به خود می‌گرفت، که مثلا ما به اصطلاح کمونیستیم و یک دانش خاصی از تاریخ داریم و یک سری معیارها داریم (که حتا اگر سعی هم بکنیم نمی توانیم با توده‌ها ارتباط برقرار کنیم). گاهی هم صرفا شکل وقت تلف کردن و تفکر انتقادی را در فریزر گذاشتن به خود می‌گرفت. کار حزب به‌طور روز افزون این شده بود که ایده‌های راحت الحلقوم تحویل توده‌ها بدهد و یک قلمرو خاص «خودی‌ها» را حفظ کند (آنچه که « معبد اسرار آمیز دانش» توصیف شده است)؛ در واقع کمونیسم تبدیل شده بود به یک دگم مرده‌ی ماهیتا مذهبی.

در مقابله با کارهای باب آواکیان، نشریه حزب و سایر انتشارات رسمی حزب، بیشتر کار علنی حزب -- مثلا کتابفروشی های منتسب به حزب - بوی نمناک یادبودهای گذشته را می داد و یا تبدیل شده بود به مراکز مشغولیات (غیر انقلابی) جنبش. این ها اشکال متفاوتی به خود می گرفتند ولی منبع و نتیجه همه شان یکی بود: رویزیونیسم.

در کنار همه‌ی این‌ها یک ضدیت کامل و یا پرهیز آگاهانه از پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک با توده‌ها به خصوص در زمینه‌ی مبارزه با درک‌ها و تفکرات مذهبی و سایر دیدگاه‌های عقب مانده‌ی آنان موجود بود. در حالی‌که این مبارزه لازم بود

زیرا این تفکرات مانند غل و زنجیری بر ذهن توده ها عمل می کنند. این روند آن قدر پیش رفته بود که حتا با پیش قضاوتی ها و درک های ضد کمونیستی سطحی که امروزه خیلی رایج هستند نیز مبارزه نمی شد. به طور کلی و مهمتر از همه اینکه این «بسته‌ی رویزیونیستی» دست کشیدن از انقلاب را نمایندگی می کرد. عملا طوری رفتار می کردند- هر چند به طور واضح و علنی نمی گفتند - «هر انقلابی قرار بود بشود، شد». در بهترین حالت انقلاب چیزی بود برای آینده دور، یا برای بقیه، جایی دیگر، شاید در جهان سوم بتواند پیروز شود. ولی با این دید رویزیونیستی حتا ربط واقعی و زنده کار حزب مان را در رابطه با آن ها را هم نمی دیدند و حداکثر تبدیل می شدند به هوراکش بی خاصیت مبارزات انقلابی سایر نقاط جهان. با نفوذ این رویزیونیسم، لیبرالیسم هم در حزب و فرهنگ حزب جولان می داد و رفتار عمومی که غالب شده بود این بود که می گفت: «بابا واقع بین باشیم. چه انتظاری دارید؟ نمی شود در این کشور حزبی داشت که پیشقراول انقلاب باشد و ارزش اینکه اسم حزب کمونیست انقلابی را یکدک بکشد داشته باشد.» آنتاگونیسم اساسی و تضاد حاد شونده بین این دو خط در چند سال گذشته به اوج خود رسید: در یک طرف مجموعه تکامل یافته آثار و متدولوژی و رویکرد باب آواکیان و خط «رسمی» و اسناد و انتشارات حزب و در طرف دیگر، «بسته رویزیونیستی» با اشکال متفاوت و محتوای اساسی اش که اینجا خطوط کلی اش را بحث کردیم. این دو خط متناظر دیگر نمی توانستند در یک حزب همزیستی کنند و با ادامه چنین «همزیستی» به پیروزی خط رویزیونیستی منجر می شد و کار حزب به عنوان یک حزب پیشقراول انقلابی کمونیستی واقعی تمام بود. عامل تسریع کننده ای که به مبارزه عمیق و علنی در مورد اختلافات اساسی منجر شد در زمینه فعالیت های تدارکاتی برای پیشبرد کارزار فرهنگ سازی حول فهمیدن، تبلیغ و همه گیر کردن نقش باب آواکیان بعنوان یک رهبر کمونیست (که متمرکز است در مجموعه آثار، متد و رویکردش) بوجود آمد. امروز این فرهنگ سازی حول مجموع آثار، متد و رویکرد باب آواکیان یکی از دو محور کار انقلابی حزب ما است. محور دیگر انتشارات حزب است - همه اینها در اساسنامه حزب بحث شده است.) ولی در آن زمان، همین چند سال پیش، بحث هایی در این مورد درون حزب، خیلی روشن تر از سابق نشان داد که درون خود حزب هم، بقول یکی از اسناد داخلی اخیر حزب، «عدم درک محتوای اصلی کار صدر یعنی تصویرش از انقلاب و کمونیسم، سنتز نوین، بیداد می کند». همین سند داخلی ادامه می دهد که:

«در آن زمان، ۲۵ سال بود که روی این سنتز نوین کار می شد، ولی خط رویزیونیستی از این سنتز رویگردان بود. اول به شکل عدم درک، و سپس با پیشروی اوضاع، به شکل مخالفت عملی. یک چیز نوین می کوشید - و می کوشد - که زاده شود، علیه درک های رسمی و جاری و دکماتیسیم و رفرمیسم کمونیست ها نبرد سختی را به پیش برد. ولی رفقا یا با آن مخالفت می کردند، یا آن را نادیده می گرفتند و در بهترین حالت بعنوان چیزی که «جالب توجه است» به آن برخورد می کردند. می توان گفت که محتوای آن بطور قریب به اتفاق درک نشد و یا بطور التقاطی مورد مخالفت قرار گرفت. و در عمل بی مورد قلمداد شد. امپیریسم عامیانه که معتقد است «تئوری نمی تواند جلوتر از پراتیک حرکت کند»... اساسا در صفوف ما مورد چالش قرار نگرفت. باب آواکیان به جنگ مشکلات واقعی رفت. مشکلاتی که نمی گذاشت حتا ده سال بعد از انقلاب فرهنگی در چین هنوز خیلی ها بتوانند فرق بین مارکسیسم و رویزیونیسم را درک کنند. او به بررسی عمیق این مشکلات پرداخت. بسیاری از رفقا تلاش های او را نادیده می گرفتند و حتا از این تلاش ها دلخور بودند. کنکاش عمیق باب آواکیان در رابطه با سوالات ناراحت کننده و گزنده و ارائه پاسخ به آن ها، مورد مخالفت قرار می گرفت - یا مستقیما و یا از طریق «نادیده گرفتن». این مخالفت رویزیونیستی عملا به معنی قبول «مرگ کمونیسم» بود زیرا ایمان منجمد و مذهبی را جایگزین یک رهبری بالنده و تکامل یافته کمونیستی می کرد -- رهبری ای که با مسائل گزنده و آزاردهنده مانند اینکه «چرا چین را از دست دادیم» دست به گریبان شده بود.»

در این مرحله، مخالفت بین خطوط کمونیستی و رویزیونیستی در حزب ما نه تنها کامل تر بیان شد، بلکه خیلی مشخص تر و جدی تر حول این سوال متمرکز شد که آیا آنچه را که توسط رهبری باب آواکیان نمایندگی می شود و در سنتز نوینی که او پیش گذاشته متمرکز است، باید محکم چسبید و جسورانه در میان توده های مردم برد یا نه؟ باید ردش کرد و از عمل کردن بر اساس آن سر باز زد؟ در این شرایط خط اول به معنی پیشروی بر مسیر انقلاب و کمونیسم بود - چرا که نقش باب آواکیان و مجموعه کار و متد و برخوردش بیش از هر چیز تکامل کمونیسم به عنوان یک علم زنده و جهت گیری استراتژیک انقلابی است - و اپوزیسیون درون حزب عقب نشینی به رفرمیسم و تسلیم به امپریالیسم را نمایندگی می کرد، حتا اگر این کار با حفظ «کمونیسم» به عنوان شکلی از مراسم مذهبی و یا «سبک زندگی آلترناتیو» انجام می شد.

باب آواکیان که جدی بودن شرایط و خطرات موجود را کاملا درک کرده بود و در آن شرایط فقط می توانست روی یک عده کمی از رهبریت مرکزی تکیه کند، با جسارت فراخوان یک انقلاب فرهنگی درون آرسی پی را داد. در عین حال اصرار داشت که این انقلاب فرهنگی باید در جریان یک راهپیمایی طولانی صورت بگیرد - تاکید این تمثیل بر این بود که تغییر ریشه ای و سرزنده کردن انقلابی حزب که منظور و هدف این انقلاب فرهنگی بود، باید در زمینه تغییر دنیای بزرگتر خارج صورت گیرد و اساسا به آن خدمت کند - یعنی پیشبرد فعالیت حزب تحت هدایت اصول و اهداف کمونیستی و ساختن یک جنبش انقلابی و نه رفرمیستی. به دلایلی که اینجا صحبتش رفت، مرکز توجه و سوالات مهم این انقلاب فرهنگی این بود که آیا به سنتز نوین و مجموعه کارها، متد و رویکرد باب آواکیان و تکامل تئوری و استراتژی کمونیستی که در آن متمرکز است، تکیه می کنیم و فعالانه آنرا پیاده می کنیم یا از آن روی می گردانیم و به جایش یکی از انواع رویزیونیسم یا اش شله قلمکاری از انواع رویزیونیسم را بر می گزینیم.

اوایل امسال، باب آواکیان در صحبت با عده ای از اعضاء حزب جهت گیری خود در آغاز انقلاب فرهنگی را اینطور توضیح داد:

«پنج سال پیش من مسائل را اینطور دیدم و درگیرشان شدم که وقتی برایم روشن شد با وجود اینکه حزب در زمینه خط «رسمی» اش دارای یک خط انقلابی کمونیستی است ولی با رویزیونیسم «اشباع» شده و حتا صفت مشخصه اش این شده است، سه انتخاب داشتم که عبارت بودند از:

حزب را همانطور که بود قبول کنم و از آن چیزی که حزب قرار بود باشد دست بکشم؛

حزب را ترک کنم و یک حزب جدید آغاز کنم؛

یا یک انقلاب فرهنگی راه بیاندارم.

آن موقع معتقد بودم و هنوز هم اعتقاد دارم که بدلالی که قبلا مطرح کرده ام، این آخرین انتخاب تنها انتخاب درست و لازم بود. چون این حزب خیلی با ارزش است و اگر زودتر از موقع و به غلط دست از این حزب بکشیم، ساختمان یک حزب جدید بسیار سخت خواهد بود. ولی درسته، این واقعیتی است که هیچ حزبی مقدس نیست و اگر قرار نیست یک حزب انقلابی باشد، گور پدرش! می رویم کار دیگری می کنیم و چیز دیگری میسازیم. ولی آن زمان معتقد بودم و الان هم اعتقاد دارم که نباید دست از این حزب بکشیم مگر اینکه از لحاظ عینی و عملی به وضوح نشان داده شود که هیچ امیدی به تغییر این حزب به آنچه نیازش هست نیست.»

این انقلاب فرهنگی یک تصفیه نبود، بلکه یک مبارزه بود - یک مبارزه ایدئولوژیک که هدف و متدش این نبود که افراد را هدف بگیرد بلکه می خواست خط انقلابی را با خط رویزیونیستی مقایسه کند و در مقابل هم قرارشان دهد و به این ترتیب بنیان های حزب و اعضایش را در خط انقلابی عمیق کند، خط رویزیونیستی را افشا کند، از آن انتقاد و تردش کند - تا اعضاء حزب را در همه سطوح به زندگی برگرداند و یک گشتاور قوی تر به جهت گیری شان بعنوان انقلابیون و کمونیست ها بدهد و این امر را بطور محکمتر بر بستر متد و برخورد کمونیستی علمی انجام دهد و بطور کلی حزب را نجات داده و سرزنده کند تا بتواند نقش خود را بعنوان یک پیشتاز انقلابی کمونیستی واقعی بازی کند؛ پیشتازی که قادر و مصمم است از وظایفش یک قدم کوتاه نیاید. مسیر و ماهیت این انقلاب فرهنگی که از زمان آغازش حدود ۵ سال به طول انجامید، بسیار پیچیده و در مواردی بسیار حاد بوده است. این مسیر چند پیچ و خم داشت که هر بار مستلزم مبارزات ایدئولوژیک عمیق تر بودیم تا بتوانیم یک گسست اساسی (چه برای اعضاء و چه برای حزب به طور کلی) از رویزیونیسم را متحقق کنیم و در زمینه دوباره و بر پایه ای عمیق تر کمونیست شدن و پیشتاز کمونیستی شدن جهش ایجاد کنیم. تبدیل شدن به کمونیست و یک پیشتاز کمونیستی بر پایه ای عمیق تر هم لازم است و هم ما در راه دست یابی به آن مصمم هستیم. این مسیر مراحل مختلفی را در بر گرفت. در مراحل اول رهبری حزب به طور جمعی در مسائل اساسی، حول خط انقلابی و رهبری باب آواکیان در تکامل خط و مبارزه برای تحققش، متحد شد. به این ترتیب پیشروی های تعیین کننده ای صورت گرفت و بر آن اساس اراده و توانایی رهبری حزب در پیشبرد انقلاب فرهنگی برای شکست رویزیونیسم و نجات حزب و سرزنده کردنش بعنوان یک پیشتاز انقلابی، تقویت شد.»

ما امیدواریم و پیشنهاد می کنیم که تجربه ارزنده بالا راهنمای عمل رفقای رهبری حزب کمونیست ایرن (م ل م) شود.

رجوع کنید به انقلاب فرهنگی در درون آر سی پی (بخش ششم) در لینک زیر، از کتاب - "کمونیسم: آغاز یک مرحله نوین- مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا:

<http://www.sarbedaran.org/library/manif-rcp0909final2010n.htm>

10- برای خواندن مجموعه مصاحبه های مادران پارک لاله با پیام اخوان، شادی صدر، رضا علیجانی، تقی رحمانی، جعفر بهکیش، عبدالکریم لاهیجی در بخش "گفت و گواها" به لینک زیر مراجعه کنید:

[/http://www.mpliran.com](http://www.mpliran.com)

لینک گفت و گو با رضا علیجانی:

<http://www.mpliran.com/2012/09/7.html>

در همین زمینه جا دارد به طور اختصار نکاتی را در مورد نظرات رضا علیجانی در مصاحبه اش با سایت مادران پارک لاله بیان کنیم.

اقای پیام اخوان دادستان ایران تریبونال در مصاحبه با مادران پارک لاله، هشدار و توصیه ای به جناح اصلاحطلبان حکومتی داده است. اخوان از این جناح خواسته است که تا فرصت دارند وقت را غنیمت شمارند و به منظور جلوگیری از مبارزه قهرآمیز زحمتکشان ایران به رهبری ستاد رهبری حزب پرولتاریا برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، و کشاندن آن به مسیر "پرهیز از خشونت" به دلجویی از خانواده های قربانیان دهه شصت و زندانیان سیاسی دهه شصت بپردازند. او بدنبال

متحدینی برای پیشبرد راهکار "عدالت انتقالی" مرکز حقوق بشر ایران دست به دامن بخشی از جناح های رهبری جنبش سبز و اصلاح طلبان حکومتی می شود. هدف او ایجاد جبهه ای است گسترده با شرکت نیروهای متوهم بینابینی، اصلاح طلبان حکومتی، وطن فروشان و طرفداران آلترناتیو سازی های امپریالیستی و هر نیرویی که معتقد به سیاست "دشمن دشمن من، دوست من است" می باشد. برای پیشبرد راهکار انقلاب مخملی "مرکز اسناد حقوق بشر ایران" در ایران! به مجرد اینکه چنین هشدار و توصیه ای از طرف اخوان مطرح می شود، رضا علیجانی در مصاحبه اش با مادران پارک لاله به توصیه اخوان لیبیک می گوید!

در عین حال به دقیقه 30 سخنرانی آقای علیجانی در لینک یوتوب زیر مراجعه کنید:

سخنرانی رضا علیجانی فعال ملی مذهبی پیرامون فاجع ملی کشتار 67 :

<http://www.youtube.com/watch?v=jW1vC714TW0>

11- اطلاعیه شماره 2 کمیته کاری ایران تریبونال واحد نروژ - منحل شده ی در 10 سپتامبر 2012 در لینک زیر:

http://arshivjafk.blogspot.com/2012/09/blog-post_4489.html

12- در درون زندان موج نویی در سالهای 64 تا 67 شروع شد. برخی از آزادیخواهان، انقلابیون و بویژه برخی رفقای کمونیست شروع به جمع بندی از دستاوردها و علل شکست جنبش چپ و کمونیستی و پیروزی ضد انقلاب بر انقلاب بعد از انقلاب 57 شدند.

به عنوان نمونه زمانیکه در سال 64 رفیق جانباخته داریوش کابیدپور از بنیادگزاران "گروه رزمندگان آزادی طبقه کارگر" (یا کمیته انقلابی مارکسیست-لنینیست) به زندان وارد شد، و نقد خویش تحت عنوان "نقدی بر: پیش نویس برنامه مشترک کومله و ا. م. ک. (اتحاد مبارزان کمونیست-سهند)" که قبل از دستگیری در شهریور 61 نوشته بود، را دستنویس کرد. و نسخه های آن بصورت مخفی در میان کمونیستهای زندانی دست به دست می چرخید. شوری وصف ناپذیر در رفقای کمونیست بوجود آمد. این نقد مورد استقبال رفقا قرار گرفت و نگاه آنها را به علل اساسی شکست کمونیستها (از جمله و مهمتر از همه: نبود یک حزب رهبری کننده ی کمونیستی، و نبود یک استراتژی انقلابی کمونیستی، و ووو) معطوف داشت. از جمله رفقای که در این موج نوین شرکت خلاق با نقش رهبری کننده داشتند، رفیق منصور قماش، خلیفه مردانی چهارده چریکی، حجت محمدپور، و افراد دیگری که سهمی در آن مبارزه ایفا کردند، بودند. کافیسیت به این انگیزه ادامه مبارزه راهگشایانه اشاره کنیم که رفیق منصور قماش که در همان سال 64 دستگیر شده بود و خود از راه اندازان آن موج نوین بود، می گفت: " ما خودمان در زندان باید برنامه ی حزب را بنویسیم."

باز به عنوان نمونه وجود محافل مختلف کمونیستی در بخشی از رفقای سازمان پیکار (بعد از دستگیری اکثریت رهبران اصلی و اعضا و کادر های زبده پیکار که متأسفانه منجر به از میان رفتن ساختار تشکیلاتی آن سازمان شد)، از جمله محفلی به رهبری وازگن منصوریان، خود دلالت بر آن دارد که کمونیستها علیرغم سرکوب و پیگردهای شدید جمهوری اسلامی مقهور اوضاع نشدند، و برای ادامه مبارزه و راهگشائی به دنبال پاسخ به سوالات اساسی علل شکست نیروهای کمونیستی و پیدا کردن راه حل نوین برای برون رفت جنبش کمونیستی از بحران عظیمی که آنرا فرا گرفته بود، با دورنمای کسب قدرت سیاسی بر راستای انقلاب کمونیستی بودند.

رژیم جمهوری اسلامی از وجود چنین انقلابیون آگاهی (بویژه کمونیستهای انقلابی) که روزمره سطح آگاهی شان عمیقتر می شد، احساس خطر می کرد. و وجود آنان برایش به چالش و معطلی کلان تبدیل گشته بود. و در زمانی که کاسه زهر را با قبول معاهده ی صلح نوشیده بود، به فکر تعیین تکلیف قطعی با آنان شد.

برای آشنائی با و خواندن نقد رفیق جانباخته داریوش کابیدپور به لینک زیر مراجعه کنید:

http://www.dialogt.org/fileadmin/user_upload/razmandegan/NaghdeBarnameHesb.pdf